



زنده باد حاکمیت مردم

مرگ بر دیکتاتوری

پنج شنبه ۱۴ مهر ماه ۱۳۸۸

## تهران، پیشانی شکسته، باتوم، مقاومت



### گزارش خیابان از ۱۳ آبان

تصاویری تکراری که هر بار به شکلی نو در پیش چشمانمان روی می دهد. ۶ ماه حماسه خون و مقاومت، رژیم خیال خامی داشت که امروز غیر تعطیل است و مردم سر کار. از نیرو هایی که از ۵ صبح در اطراف خیابان های حساس و نزدیک سفارت گمارده بود معلوم بود تهدیدها را می خواهد عملی کند. مردم هم از چند روز قبل دریافته بودند که رژیم پس از شوک روز قدس اجازه تکرار آن را نخواهد داد.

چهارراه طالقانی ساعت ۹:۳۰

چهارراه در قرق نیروهای رنگارنگ است. به سمت سفارت بالا می رویم. چهره هایی که هم را آشنا می یابند از هم محل دقیق تجمع معترضین را می پرسند هر کس جوابی می دهد.

اتوبوس ها نکه می دارند و خوارخوار دانش آموزان را خالی می کنند. بسیجی ها گویا از تمام شهرستان ها جمع شده اند یا در غالب نیروها هستند و یا تظاهرکنندگان. مقابل سفارت فقط مرگ بر امریکا شنیدیم یه عده هم نوحه خوان به آن سمت در حرکت بودند. ماندن فایده ندارد می پیچیم سمت ۷ تیر

میدان ۷ تیر ۱۰:۳۰ صبح تا ...

هنوز پایم به میدان نرسیده خودم را در حال لولیدن در میان جمعیت پا به فرار می بینم. اشک اور پشت اشک آور، باتوم، جیغ، دستگیری و پیشانی های شکسته. با حملات پی در پی می کوشند جمعیت را متفرق کنند. هرجا بیش از دو نفر جمع اند حمله می کنند. متأسفانه ۷ تیر هم کلن در رو ندارد. جمعیت هنوز انقدر نیست. خبر می رسد دانشگاه تهران هم غلغله شده و در محاصره نیروهای گارد است. خودمان هم هنوز مرددیم امروز بلاخره جمعیت می آید یا نه؟ تا اینجا که هر کس را می بینم بی دانشجوست یا زنان میانسال به بالا. جمعیت پراکنده در کوچه هاست و سر هر کوچه ون پلیس متوقف است. زیاد که می شویم فریاد می زنیم «نترسین نترسین ما همه با هم هستیم» حرکت می کنیم. جمعیت از جلوی پلیس آرام می گذرد تا خود را از تله خلاصی دهد. ۷ تیر را قرق کردند مردم خود پیشنهاد می دهند به سمت ولیعصر حرکت کنیم. با صدای جیغ به خود می آیم از دو طرف حمله کردند و به فرعی ها گریختیم. تنها شعاری که حین فرار بر زبان ها جاری بود «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه ای» بود. دوباره فرعی ها خود محل تجمع دیگری شد. خیابان ویلا(نجات الهی) مدت طولانی به سنگر مبارزان تبدیل شده بود. جمعیت میان شعله های آتش و گاز اشک آور «خامنه ای قاتله ولایتش باطله» و همچنان در حمایت از کروی و موسوی شعار سر می داد. بارها پلیس خواست تا صف معترضین را در هم شکند. امروز نکته جالب توجه حملات متقابل مردم به پلیس و بسیجی ها بود. پلیسی این وسط پایش پیچ خورد. مردم ریختند سرش و دلی از عزا درآوردند. اما این پلیس مستاصل تنها با چند برابر کردن نیرو و محاصره خیابان توانست سنگر را در هم شکند. بسیاری مردم از فرعی ها به راه خود تا میدان ولیعصر ادامه دادند. غلغله ای به پا شد. تظاهرکنندگان رسمی حکومتی هم خود را تا اینجا رسانده بودند تا هم خودی نشان دهند و هم از داخل مردم آن ها را لت و پار کنند. جانم فدای رهبر که سر دادند جمعیت یکباره با «مرگ بر دیکتاتور» پاسخ گفت و اینقدر صدا بلند بود که این نیروها در بین مردم گم شدند. حملات پلیس کور بود و هدف خاصی نداشت انگار فقط دلش می خواست به مردم بگوید «خفه شید» اما جمعیت هر چه به پایان ساعت اداری نزدیک می شدیم بیشتر و بیشتر می شد. پلیس حمله می کرد اشک اور می زد گلوله رنگی به سمت جمعیت پرتاب می کرد اما باز یک کلونی را که از هم می پاشاند جای دیگر کلونی دیگری تشکیل می شد. سر دادن شعارها بر علیه طرح «هدفمند کردن یارانه ها» مشهود بود «یارانه رو بر می دارن تو جیب لبنان می دارن» «ایران پر فقیره یارانه بر می داره» عده ای هم این وسط شعار می دادند «تجمع قانونی حق مسلم ماست» که با اعتراض مواجه شدند واقعا میان آن همه دود و آتش و باتوم صحبت از قانون تنها

از یک عده ساخته بود. امروز لباس شخصی ها از میان مردم به آن ها حمله می کردند. در کوچه ای مشغول گریز بودیم که پسری از میان ما پسر دیگر را گرفت. جمعیت در حال فرار برگشت و سیر آن بسیجی را زد. نکته جالب آن بود که امروز با شدت بسیار بیش از همیشه با زنان از هر گروه سنی برخورد بود. به هر حال در طول این ۵ ماه زنان هرگز عقب ننشسته بودند و هیچ تجمعی نبود که حضورشان از مردها کم رنگ تر باشد. بارها در حین دستگیری مردم عده زیادی از زنان به نیروها حمله بردند و با وجود خوردن ضربات باتوم توانستند چند نفر را نجات دهند. تهران سراسر شور

مقاومت بود و نیروهای امنیتی مستاصل در برابر شعار «حکومت زور نمیخواهیم پلیس مزدور نمی خواهیم» تسلیم بودند. به چشم خود دیدم که بسیاری از پلیس ها هنگام حمله به مردم باتوم نمی زدند و به عمد به این طرف و آن طرف می کوبیدند. برخی باتوم را چنان بالا می بردند که فکر می کردی بعد از ضربه بلند نخواهی شد اما ضربه را رفع تکلیفی و آرام می زدند. این مسئله خود تضاد و چنددستگی نیروهای امنیتی را به خوبی نشان می دهد. مسائل سیاسی روز هم و مذاکرات مخفی ایران بسیار در شعارها نمود داشت. «مذاکرات مخفی مایه ننگ ملی» «دولت بی چشم و رو حق مسلمت کو؟» و همچنین شعار «دولت کجاش ایرانیه کاپشن محمود چینی». «اباما یا با ما یا اونا» هم شعاری بود که از چند روز قبل در برابر مرگ بر امریکا در نظر گرفته شد که البته زیاد با استقبال مواجه نشد. زیرا موضع امریکا برای مردم ایران دیگر معلوم گشته. «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و «نه شرقی نه غربی دولت سبز ملی» هم بسیار شنیده شد. یک عده لباس شخصی با کلاه هایی شبیه سارقان بانک در فرعی های خلوت با موتور گشت می زدند و طعمه شکار می کردند. قطر باتوم هاشان از سه چهار برابر باتوم معمولی بود معلوم بود از آن جنایت کاران که اینطور خودشان را پوشاندند. به یک دختر گیر دادند مردم از سر کوچه شعار دادن و به سمت آن ها یورش بردند فقط توانستند پا به فرار بدارند.

اینقدر وسعت درگیری ها گسترده بود که به سرتاسر تهران کشیده شده بود مثلا سر تخت طاووس توانستیم دو ساعت شعار بدیم خیلی طول کشید تا نیرو رسید. درگیری ها طول مسیر طالقانی تا هفت تیر و هفت تیر تا ولیعصر، از میدان ولیعصر تا ونک و میرداماد و سهروردی گسترده شد. دانشگاه تهران و خیابان های اطراف و خلاصه همه جا. چنین گستردگی تاکنون سابقه نداشته. این از همان چیزهایی است که سرد و گرم این ۵ ماه به مردم اموخته است. رژیم با وجود همه تدارکاتش امروز واقعا کم آورده بود با این که تمام نیروها را فراخوانده بود و از صبح حکومت نظامی به راه انداخته بود نه توان مقابله با مردم و نه حتی جمع و جور کردن نیروهای خود را داشت که رفتارهای متناقضی با مردم داشتند. و با این همه تدارک تنها پس از ۸ ساعت حمله و درگیری و دستگیری توانست جمعیت را فقط آرام کند روش سنتی ارباب و وحشت کم نبود که پس از پایان درگیری ها سپاهی ها با دوربین های بزرگ و علنا از مردم فیلم می گرفتند مردم رد می شدند و با دوربین ها بای بای می کردند و بعضی ها هم حتی ژست می گرفتند. از این ساعت به بعد هر جا که میروی مردم بهت لبخند می زنند و خسته نباشید می گویند. بعضی ها هم به طعنه به یگان ویژه خسته نباشید گفتند. درگیری ها تمام می شود ولی درگیری این ها تمامی ندارد تازه باید طعنه ها و متلک های مردم را تحمل کنند.

## دو فعال سندیکایی روانه زندان شدند

بودند. حکم صادره در شعبه ۱۳ دادگاه تجدید نظر استان عیناً تأیید و روز جاری توسط اجرای احکام دادگاه دزفول به اجرا گذارده شد.

لازم به ذکر است مهرماه سال جاری شعبه اول دادگاه انقلاب دزفول فعالان کارگری شرکت هفت تپه را به دلیل فعالیت های صنفی خود محکوم کرد، در این حکم علی نجاتی، فریدون نیکوفر، قربان علی پور و جلیل احمدی به تحمل ۶ ماه حبس تعزیری و ۶ ماه حبس تعلیقی و محمد حیدری پور به تحمل چهار ماه حبس تعزیری و هشت ماه حبس تعلیقی محکوم شدند. مطلعان عنوان می دارند احکام زندان سایر فعالان کارگری این شرکت طی روزهای آتی به اجرا گذارده خواهد شد.

دو تن از اعضای هیئت مدیره شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه برای اجرای حکم حبس خود بازداشت و روانه زندان شدند.

به گزارش هرانا به نقل از واحد کارگری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، صبح روز جاری مورخ ۱۴ آبان ماه، جلیل احمدی و فریدون نیکوفر از اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه پس راس ساعت ۱۰ صبح توسط حراست این شرکت بازداشت و ساعت ۱۴ به نیروی انتظامی تحویل شدند که این نیرو نیز نامبردگان را جهت اجرای حکم به زندان دزفول منتقل کرد.

این دو فعال کارگری پیشتر توسط شعبه اول دادگاه انقلاب دزفول به دلیل فعالیت های صنفی خود به تحمل شش ماه حبس تعزیری و شش ماه حبس تعلیقی محکوم شده

### در آستانه ی ۱۳ آبان؛ یک گزارش

به خاطر انفولانزا قرار مدارس را آخر هفته تعطیل کنن خانمی که کنار من نشسته مخالف است اونظوری براشون سخت تره کنترل بچه ها، فقط خدا کنه همه بیان آن یکی دلداری می دهد که نگران نباشید: بعد سی سال مردم تازه فهمیدن چطور می اعتراض کنن! دختر را زیر نظر گرفتم. مشغول حرف زدن با تلفن عمومی ست برچسبی روی کیوسک چسباند: به یاد شهادی دانش آموز سهراب اشکان ۱۳...آبان... توی توالیت دانشگاه روی تمام درب ها نوشتن ۱۳آبان انگار تازه است حراست می ریزد تمام جیب ها کتاب ها و موبایلم را می گردند و بعد ولم می کنن! روی هر پل عابر پیاده ای تقریباً تمام اتوبوس ها هر روز می نویسند و هر روز پاک می شود و دوباره فردا وعده دیدار ۱۳... در و دیوارهای مدارس پر است ازاین نقاشی ها دانش آموزان در کنار دانش جویان با فریاد مرگ بر ...

مادران داغدار و دختران جوان در حال راه رفتن با شمع دور آب نمای پارک لاله پسر جوانی می پرسد چه خبراست؟ اما نمی پیوندند دور می شود آرام آرام ۱۳ آبان با شماییم بلند می گوید مادران بشنوند.

دوستم می گفت دوست دخترش تمام مسیر را پر کرده با ۱۳ آبان: مرگ بر جمهوری اسلامی

جالبه که تراکت و بیانیه زیاد شده تو کیفه همه یکی هست فقط همه دنبال انتخاب بهترین مسیرهستن صبح شنیدم بیرون پلی تکنیک قرار شلوغ شه! یکی بیانیه تحصن جلو سفارت را از تو کیفش درآورد « ۶ تا مسیر اعلام شده»

هر روز دانشگاهی یک گوشه شهر فریاد مرگ بر دیکتاتور سر می دهد و وعده می دهند ۱۳ آبان را به کابوس رژیم بدل می کنند.

مردم به هم تذکر می دهند چطور لباس بپوشند، چه جوری منتظر هم بموندند ... ۶ ماه تجربه اعتراض خیابانی، تعقیب و گریز و کشتار کم نیست.

خیابان، اتوبوس، تاکسی، مدرسه و دانشگاه پر شده از ۱۳ آبان. مهم هم نیست که چه کسی بیاد و چه کسی نیاد مردم با هم زیر هر فشاری بارها و بارها خشمشان را به یاد هم می آورند.

خیابان ها پراست از نیروهای پلیس، مسیری را دیدم که ماشین ها را یکی یکی می گشتند.

جای پلیس راهنمایی هم نیروی انتظامی ایستاده! رادان امروز هشدار داده!

با خودم فکر کردم نکنه مردم بترسن؟ گرچه تو این مدت این سوال را بارها از خودم، از دیگران و دیگران از من و از خودشان پرسیدن.

دوستی زنگ زد: فلانی چهارشنبه پایه ندارم پایه ای؟



## نگاهی دقیق تر به ماهیت و مقصد جنبش مردمی

**امیر.ک**

حدود پنج ماه از کودتای انتخاباتی خامنه‌ای–احمدی نژاد، و نیز نزدیک به پنج ماه از جنبش مردمی علیه وضعیت موجود می‌گذرد. به رقم‌کشتار بی سابقه ی معترضین توسط حکومت، و اعمال حکومت نظامی اعلان نشده بر کشور، دستگیری هزاران نفر، سرکوب رسانه ها، تحت تعقیب قرار دادن فعالین اجتماعی و سیاسی، و در یک کلام به کار بردن تمام ابزار سرکوب دولتی، حکومت قادر به سرکوب جنبش مردمی نشده است. از طرف دیگر مشارکت میلیونی مردم در جنبش اعتراضی، ابتکارات بی شمار از پایین، فداکاری و پیگیری اعجاب انگیز شهروندان عادی، و فعال شدن بخش عمده ی ظرفیت های اجتماعی برای مقابله با دیکتاتوری هنوز نتوانسته است دستاورد ملموسی در به زیر کشیدن دیکتاتوری و برقراری حاکمیت مردم به دست آورد.

برای پاسخ به سؤال «چه باید کرد؟» لازم است با تحلیلی از «شرایط مشخص کنونی» آغاز کرد.

### کودتا

مبارزه ی جاری مردمی در واکنش به کودتای انتخاباتی خرداد ماه شعله ور شد. در انتخاباتی غیرآزاد که در فقدان آزادی تحزب، آزادی بیان و آزادی حق تجمع برای نیروهای خارج از حاکمیت برگزار شد (در به اصطلاح دایره ی خودی ها) بخش عظیمی از جامعه برای جلوگیری از به قدرت رسیدن مجدد احمدی نژاد به قدرت به میدان انتخاباتی وارد شد تا از طریق رأی دادن به دو کاندیدای اصلاح طلب درون حکومتی، به تیره روزی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی خود کمی نور امید بتاباند. اما احمدی نژاد که در رأس بلوکی نظامی، اقتصادی قرار گرفته است، از طریق اعمال نفوذ بر ساخت های حاکمیت، اتکا به نیروهای سپاه و بسیج، و جلب پشتیبانی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی، به نتایج انتخابات گردن نهاد و با وقاحتی آشنا برای مردم ایران، خود را با شصت و سه درصد رأی برنده ی انتخابات اعلام کرد. اعتراض میلیونی و خیابانی مردم به اعلام این نتایج را با گلوله پاسخ گفت و با محدودتر کردن رسانه ها، گردش اطلاعات، سرکوب فعالین سیاسی، قتل عام معترضین خیابانی، شکنجه و تجاوز به بازداشت شدگان اعتراضات خیابانی و غیره تلاش کرد سکوت گورستانی مجددی را بر جامعه تحمیل کند. این مسأله که جنبش مردمی در واکنش به کودتا، به خیابان ها کشیده شد، خواه ناخواه نوعی اتصال با کارزارهای انتخابی کاندیداهای انتخاباتی را نیز برقرار کرد. نه می توان تمام خشم و خروش مردم را به حساب هواخواهی از موسوی نوشت و نه می توان مدعی شد که هیچ ارتباطی میان جنبش کنونی مردم با کمپین های انتخاباتی بخش ضربه خورده ی حاکمیت وجود ندارد.

### خطای راهبردی اصلاح طلبان

نمی توان کودتای انتخاباتی احمدی نژاد را دید و چشم بر خطاهای مهلک اصلاح طلبی بست. اصلاح طلبی حکومتی اگر چه تأمین کننده ی منافع بخشی از طبقه حاکمه در ایران است، اما تلاش کرده است خود را به عنوان گفتمانی غیرطبقاتی نشان دهد که دارای حقانیتی تاریخی است. اصلاح طلبان ایده ها و راهکارهای خود را برآمده از تجربیات تاریخی و دستاوردهای نظری جهان معاصر می دانند. جالب اینجاست که پس از کودتای احمدی نژادی نیز آنها در موضع مهاجم قرار گرفته و برای مثال این جمله بسیار از آنها شنیده می شود که این جنبش از آن ماست و کسانی و مواضعی که به تحریم انتخابات رأی داده اند، حقی برای مداخله در این جنبش ندارند. آنها تاکنون از هرگونه پاسخ گویی اجتماعی در خصوص اشتباهات راهبردی خود که به وضعیت فعلی راه برده است گریخته اند و توهमत قبل از کودتایی خود را همچنان پراکنده می کنند. واقعیت اما این است که آنچه اصلاح طلبی ایرانی شاید بتوان آن را نامید مجموعه اندیشه ها و گزاره هایی است که لبریز از دگم و جزمیات است که آن را در برابر واقعیات پیچیده و پویای اجتماعی نایبنا ساخته است. از مهمترین این جزمیات محدود کردن سیاست ورزی به صندوق های رأی است. اصلاح طلبی همواره سیاست را به معنای رقابت در صندوق های رأی تعریف کرده است. اگر چه آنان هیچ زمان مدافع و پیگیر حق حضور دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی در انتخابات نبوده اند و حتی در دورانی که مجلس و دولت را در اختیار خود داشتند هیچ حزب و سازمان سیاسی منتقد و مخالفی امکان حضور اجتماعی در انتخاباتی آزاد را نداشت. اما لفاظی را حد و مرزی نیست. اصلاح طلبان همواره در در مرزبندی با سیاست های رادیکال تاریخی خود را تعریف کرده اند. از دید آنها چه گوارا و فیدل کاسترو بایست در مبارزه ای انتخاباتی بر باتیستا پیروز می شدند، و چون راهی دیگر را در پیش گرفتند به جان باختن بسیاری انجامید و نتیجه نیز کشوری است که در مقایسه ی اصلاح طلبان با آمریکا ،

به مردم و نیز منابع ثروت در دست لایه ای محدود از قدرتمندان)، یورش به علم و دانشگاه، ممانعت از تحصیل های گسترده، زندان های متعدد برای فعالین اجتماعی، سرکوب بیشتر رسانه ها، تعمیق جاسوسی در خصوصی ترین حوزه های شخصی، طلب اختیارات مطلق از سوی دولت، تعقیب گسترده فعالین سیاسی حتی در کشورهای اروپایی، و … .

بله، قطعاً جناح محذوف حاکمیت در پی کانالیزه کردن این جنبش به نفع منافع مادی خود است. حتما آمریکا و بسیاری از قدرت های جهانی در پی منافع مادی خود و بهره گیری از این جنبش به نفع خود می باشند. اما بی مسئولیتی است اگر به این دلایل، چشم را بر روی فلاکت گسترده ای که حکومت کودتایی برای مردم به ارمغان خواهد آورد بندیدیم. همانطور که امپریالیسم و یا جناح های مختلف طبقات حاکم، پیگیری منافع مادی خود را به حالت تعطیل درمی آورند، مردم نیز برای آینده و حیات اجتماعی خود تلاش می کنند. نیروی کار و تولید اجتماعی از چنین مبارزه ای خارج نمی شود، چرا که زندگی و آتیه اش چنین اجازه ای را به او نمی دهد. آنچه ضروری است، مبارزه سیاسی همه جانبه علیه نیروهایی است که قصد کانالیزه کردن این پیکارها و جان فشانی ها را به نفع اقلیت فاسد خود دارند. شادمانی از شکست مردم دربرابر کودتا، بلاهت تاریخی این نیروهای سیاسی را نشان می دهد. فرانکو که پیروزمند از جنگ داخلی اسپانیا بیرون آمد، برای مدت چهار دهه دیکتاتوری خود را تداوم داد. هیتلر و موسولینی جز با جنگی جهانی و مداخله نیروهای خارجی از قدرت به زیر کشیده نشدند. کسی که دغدغه ی جامعه را دارد، نمی تواند خود را از این میدان بیرون کشد. به ویژه آنکه مبارزه علیه کودتا به معنی تلاش برای اعاده ی جمهوری اسلامی نیست.

### کودتا و جمهوری اسلامی

شکی نیست که بازگشت به روزهای خوش گذشته، برای کسانی که در گذشته به اقلیت بهره مند جمهوری اسلامی تعلق داشته اند یک اشتیاق و آروزی شدید است. مدافعان بازگشت به جمهوری اسلامی پیشین، که موسوی نیز به طور قطع به آنان تعلق دارد، عمده استدلال خود را بر این نظر بنا می کنند که کودتای اخیر انتخاباتی با پشت پا زدن به رأی مردم، جمهوری اسلامی را به یک حکومت اسلامی بدل کرده است. در نتیجه شکست دادن کودتا به معنای بازگشت به جمهوری اسلامی است و این جنبش جنبشی است برای جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر. چنین دیدگاهی ممکن است در خصوص برخی از کودتاها صادق باشد. برای مثال کودتایی که عده ای نظامی با تسخیر نظامی پارلمان و کاخ ریاست جمهوری، قانون اساسی کشوری را تعطیل اعلام کرده و حاکمیتی نوین را بنا می کنند، مبارزه با کودتا به معنای مبارزه برای اعاده ی نظام و دستگاههای قانونی پیش از کودتاست. اما واقعیت کنونی ایران به گونه ای دیگر است. کودتای انتخاباتی احمدی نژاد از چنین الگویی پیروی نمی کند. تمام نهادهای قانونی جمهوری اسلامی تقلب او را تأیید کردند و او از پشتیبانی مجلس، قوه ی قضائیه و نیز ولی فقیه برخوردار است. تمام جنایت هایی که او انجام داده است مبتنی بر تناقضاتی بوده است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود دارد. آیا شکنجه ممنوع نیست؟ چرا. اما تعزیر رواست. آیا تجمعات مردمی در اعتراض به نتایج قانونی نبود و برخورد نظامی با آنها غیرقانونی؟ خیر. تجمع و تظاهرات آزاد است مگر آنکه مخل میانی اسلام باشد و قانون نهادهایی را موظف بر بررسی این امر کرده است که همگی آن نهادهای قانونی (و نه من و شما) معتقدند این تجمعات مخل میانی اسلام است. احمدی نژاد علیه یک نظام حکومتی کودتا نکرده است، بلکه از ظرفیت های آن به نفع خود و گروهی که نماینده ی آنهاست بهره برده است. در واقع یک نظام فاسد، غیرمردمی، و طبقاتی که متکی بر خلع قدرت مردم از تعیین سرنوشت خود و سپردن این حق به نمایندگانی از خداست، و بر ستم طبقاتی، ستم قومی، ستم پایتخت بر شهرستان ها، ستم جنسیتی و ستم جنسی بناست. درنتیجه جنبش مردمی علیه کودتا و یا علیه دیکتاتوری در جهت اعاده ی نظام پیش از ۲۲ خرداد نیست. حتی انگیزه ی بخش عمده ای از جمعیت برای شرکت در آن انتخابات تغییرخواهی و دگرگونی طلبی بود که بر پایه ی این تصور نادرست بنا شده بود که چنین هدفی را می توان از درون ظرفیت های نظام سیاسی موجود (جمهوری اسلامی) دنبال کرد. مردمی که تمامی هوش و ابتکار جمعی خود را به جنبش درآورده اند تا کودتای احمدی نژادی را سرنگون کنند، در رؤیای موسوی ها در بازگشت به جمهوری اسلامی شریک نیستند. شاید در جمهوری اسلامی موسوی نخست وزیر بوده، کروبی رئیس مجلس بوده، خاتمی رئیس جمهور بوده، صناعی دادستان بوده و بسیاری دیگر از این حلقه و محفل در زمره ی فرادستان نشسته بوده اند، اما مردم، شهروندان عادی ای که امر مبارزه را به پیش می برند، در همان جمهوری اسلامی تهدید شده اند، استعمار شده اند، تحقیر شده اند، زندانی شده اند، صدایشان سرکوب شده است، تشکلاتشان اجازه ی فعالیت نیافته است و … .

### جنبش توده ای و چندگانه

از آنجا که فاشیسم کلیت اجتماعی را مورد تهاجم قرار می دهد، پاسخ به آن نیز همگانی است. در جنبش کنونی ایران تقریباً تمام طبقات به تحرک درآمده اند. برخی سعی می کنند این جنبش را جنبش طبقه متوسط تهرانی معرفی کنند. عمده ترین شواهد آنها آن است که اکثریت اعتراضات مردمی در تهران و در مناطق بالاتر از خیابان انقلاب و آزادی رخ داده اند. کسانی که مدافع این نظرگاه می باشند، اهداف سیاسی معینی برای این مشاهده ی خود دارند. تلاش آن ها این است که این جنبش را در قامت خود تعریف کنند. طبقه متوسطی که تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی، خواستار گشایشی ملایم در فضای سیاسی کشور می باشد و علاقه مند است که کسب و کار و تحصیل ثروتش از جانب حکومت تضمین شود و بتواند بنگاهی اقتصادی راه بیندازد و از قبل کار دیگران و به ظن خود هوش و تحصیلات خود پول خوبی دربیاورد و اتومبیل خوب سوار شود و روزنامه های اصلاح طلب را بخواند و از سینمای تهیمنه میلانی و محسن مخملباف لذت ببرد.

در این تصویر هیولای طبقه کارگر بالکل تصویر نمی شود. دعوا میان این طبقه معین با ائتلافی از شهرستانی های کم فرهنگ، حاشیه نشین ها، روستائیان مذهبی و پاسداران چاقی است که احمدی نژاد نماینده ی سیاسی آنهاست. طرفداران این نظرگاه، مدافعان پرشور سرمایه داری هستند که به طرزى نامیدکننده قادر به درک ضرورت های سرمایه داری در ایران نیستند و چشم به اتوپایی دارند که روحانی مدرن تری چون خاتمی و مهندس کت و شلواری با نزاکتی چون موسوی سکان هدایت سرمایه داری ایرانی را به یاری دول غربی در دست بگیرند و لاس وگاسی در حاشیه خلیج فارس، و اروپایی در دامنه البرز بنا کنند. مشکل این سینه چاکان سرمایه داری فرهیخته این است که آرزوهای خود را به جای واقعیت می نشانند. پادگانی شدن فزاینده ی جامعه، محصول هجوم بسیجی های شهری به ونک نیست. پادگانی شدن جامعه و اختناق فزاینده، از ضرورت رشد سرمایه داری در جوامعی چون ایران نشأت می گیرد. خط مشی نئولیبرالی یعنی «مقررات زدایی». چرا که مقررات و قانون دست و پای انباشت سرمایه را می بندد. «قانون»، «آزادی بیان و تشکل»، و «مداخله مردم در تعیین سرنوشت خویش» برای سرمایه داری که برای باقی ماندن در رقابت جهانی نیاز به بهره کشی فزون تر از نیروی کار دارد تنها به مرگ وی خواهد انجامید. راه حل واقعی سرمایه داری و بازار در ایران احمدی نژاد است. تشابه رفتار و عملکرد ایران به چین و روسیه ریشه در این واقعیت دارد. برخی تلاش می کنند با نشان دادن اینکه گویا سوبه ای کمونیستی در جمهوری اسلامی وجود داشته که با احمدی نژاد عریان تر شده است، و اشاره به تاریخ کمونیستی روسیه و ادعای کمونیستی فعلی چین، تشابهات میان این سه کشور در زمینه نقض حقوق شهروندی و آزادی بیان را با کمونیسم توضیح دهند و آن را در تقابل با لیبرالیسم اروپای غربی و اصلاح طلبان بگذارند. اما کافیسیت کمی ژرف تر بنگریم تا ببینیم که سرمایه داری و بازار در چین و روسیه سالهاست که حاکم است، و دقیقاً تمایل سرمایه داری این کشورها به باقی ماندن و رقابت در عرصه جهانی است که ساخت سیاسی مرگباری را در آن کشورها حاکم کرده است. ایران برای بقای سرمایه دارانه خود به «فقدان قانون»، «مقررات زدایی»، سرکوب و سپاه نیاز دارد، اگر می خواهد به عنوان یک قطب منطقه ای باقی بماند. آلترناتیو دیگر سرمایه داری در ایران، معادل فروپاشی مطلق آن به مثابه یک جامعه و شکل گیری مجمع الجزایری از مناطقی است که برای غارت سرمایه داری جهانی گشوده است.

اما اگر از این تصاویر خیالین این نظریه پردازان طبقه متوسط ایرانی فاصله بگیریم، درک و شناخت واقعی تری نسبت به جنبش کنونی حاصل می شود. فاشیسم هجوم به کل زیست جهان اجتماعی است. درنتیجه تمام لایه های اجتماعی به آن واکنش نشان می دهند. مقاومت در مقابل فاشیسم همواره بخش های مختلف جامعه را درگیر خود می کند. از لایه هایی در طبقات بالادست، تا کارمندان، جوانان، طبقات کارگر، روستائیان، بیکاران، بازنشستگان، و … . نگاهی به جایگاه طبقاتی کشته شدگان اعتراضات خیابانی به خوبی نشانگر این واقعیت است. زن و مرد، از جوانی که از روستاهای لرستان برای کارگری به تهران آمده تا کارگر کارخانه، مهندس، دانشجو، فلسفه خوانده، نوجوان، میانسال. تحرک بیشتر تهران و مناطق معینی از آن نیز به راحتی قابل توضیح است. مرحله ی کنونی در مبارزه علیه دیکتاتوری، جنبشی مسالمت آمیز است که می کوشد از طریق تظاهرات خیابانی مطالبات سیاسی خود را تعقیب کند. در شهرهای کوچک امکان حضور در تظاهرات های علنی بلافاصله به تعیین هویت اشخاص منجر می شود. اما تهران یک کلان شهر است و «گمنامی» از ویژگی های خاص کلان شهرها. شناسایی تظاهرات کنندگان در تهران به ویژه در تظاهرات های انبوه غیرممکن است. به ویژه در مناطقی که بافت سنتی و محلی ندارد. پس مناطق مدرن تر تهران میعادگاه کلیت جامعه می شود.

در بخش بعدی مقاله که در شماره آینده منتشر می شود به مسأله رهبری، نسبت میان مبارزه برای آزادی و مبارزه برای برابری اجتماعی (سوسیالیسم) و بحث آلترناتیو جمهوری اسلامی می پردازیم.



## شورش با شهر

**میلاد س.**

اساس سیاست امکان تحقق برابری در شهر است.
خواست برابری هنوز ناگفته مانده. بگذارید مسیر این جنبش را تا این نیمه های راه، پی گیریم، چارسو به چارسو، با مروری بر نوشته های پیشین به همین قلم، تا این هنوز را کمی بهتر دریابیم.

**۱. جمهور مردم**

حرکت مردمی این سال زیر مجموعه ی انقلاب ۵۷، حذف دستگاه دربار و خواست برپایی جمهور آزاد مردم است. برهه ۵۶ تا ۶۰ تنها نخستین میدان از میدان های انقلاب بود. ما اکنون در برهه ای دیگر از انقلابیم و صف دوستان انقلاب و دشمنانش در حال دگرگونی. اگر جز این فکر کنیم، اگر انقلاب را طرد کرده و تاریخ مان را لوث کنیم، بی خبری مان از کار خویش و رسم دنیا را متفرعانه اصلی پسندیده برشمرده، جهان سومی بودن مان را تثبیت کرده ایم. گروهی در این جامعه این همه به نفع شان است، چرا که پیش شرط راحت طلبی و فخرفروشی شان، عقب نگاه داشتن مردمان است.

اما این تاریخ نه به معنای تکرار شیوه و شکل و نه اثبات نتیجه برهه اول انقلاب است.

نکنه آنست که برای آغاز فصلی نوین، باید برهه اول انقلاب را فراموش کنیم همنهنگام که ۵۷ مرجع و مرکز رسم هر میدان نو انقلاب باقی می ماند. شاید این گزاره ای صقیل به نظر آید. روشن تر گفته باشیم، اشتباه رایج، نه تنها در چپ، بلکه دسته بزرگی از روشنفکران، این است که میاندیشند مردمان نیازمند آندک که وقایع نگاری ۵۷ را دوره کنند، اینکه رژیم حاکم در ایران، سال ها سعی در مغشوش نشان دادن انقلاب داشته است، که این رژیم حقیقت رویداد را تحریف کرده است، لاجرم بایستی به وقایعنگاری پرداخت تا همان اشتباه ها را تکرار نکنیم. عقل سلیم چنین می گوید. عقل سلیم اما عقل شورش نیست، عقل نگاهداری همانی ست که هست.

درست برعکس، مردمان ایران، همین نیروی کار، این آموزگاران و پرستاران و کارگران صنعتی و دانش جو، برای باورمندی به موجودیت موثر تاریخیش، یعنی برای ادامه ۵۷، بایستی پا دوره کردن خاطرات انقلاب ۵۷ وداع کنند. این وداع و فراموشی همان انکار نیست، بلکه به معنای این است که ما در هر کنش امروزمان و تنها در همین کنش پی می بریم که که در ۵۷ چه شد. ما نمیدانیم و تا همین دیروز مصر بودیم تکرار کنیم « ما که نبودیم انقلاب کردیم.»، به جای انکار این ندانستن، بایستی این تبری جویی از گذشته را لیبیک گفت، بایستی گفت که آری، ما نه میدانیم که چه بود و نه چه گونه میتوانست جور دیگری باشد و از همین روی نیاز داریم که با این حرکت امروزی، گام پیشین مان را بازتعریف کنیم. چپستی ۵۷ در گرو آیندهی تلاش مردمیست برای برپایی امری مشترک برای همه. دغدغهی اصلی ما فرداست و آماج ستیزمان ارکان جامعه موجود. آنانی که ۵۷ را نمی توانند فراموش کنند، هماره دچار عقل سادهی ایدالیستی اند، آنان در هر پدیدهی نوین همان گذشته را می بینند، در هرگام مردمی، اشتباهات نیروهای حول ۵۷ را بازمیشناسند، هنوز دل در گرو امام و ماه و مهتاب دارند، در هر اقدام دولتی، سایهی اقدامات دولت سلطنتی را، ساواک واواک است و چپ، چپ فدایی دیروز و غیره. وداع، کنشی فعالانه است برای فراگذشتن از غیبت سیاسی به پهانه واقعه نگاری تاریخی. هر پدیده‌ای، ولو ظاهرش دبیایی وام گرفته از گذشته باشد، پدیده‌ای متعلق به مختصات دورهی حاضر است. هر تکراری زایندهی تفاوتی نوین. فراموشی توده‌ها، ضعف نیست، بلکه امری ست حیاتی برای سبک بار بودن در ستیز با واقعیتی خشن که بر دوش همگان سنگینی می کند. برای وفامندی به بلندپروازی و از جان گذشتگی در ۵۷، بایستی از وقایع نگاری دل کند. دل کندن، امری ذهنی و خصوصی نیست، بلکه بایستی با ارکان مادی این خاطره، با سازمانها و گفتمان های سیاسی رایج در ۵۶ تا ۶۰ برید، از آن درگذشت، تا تاریخ ساخت. منظور رد ربط مفهومی گذشته و حال، سیر تحول مختصات اقتصادی و

اجتماعی جامعه ایرانی نیست، نکته آنست که این تاریخ، تاریخ گسست و تکرار گسست در دایرهی ثابت جامعه ای بیمار از بهره، پول سیاست زده و سیاست اسکناسی ست. اندیشه‌های که می خواهد سلاح تغییر باشد، بایستی این گسست را درونی کند، آن را نقطه عزیمت اندیشهی راهبردیش کند. هجو حاکم در امروز ایران، تکرار تراژدی اول، همین دارودسته حاکم، خود تجسم تاریخگیری مزمن است، بدان بوی رجایی می گویند.ما به اندیشه‌های نیازمندیم که توان درک مادیت واقعیت همگانی را بدارد، از منظر تنگ خرده‌پورژوازی ایرانی به جامعه نینگرد. چنین اندیشه‌های در وهلهی نخست همپای نیت برپایی جمهوری آزاد است که توان نمایندگی کلیت جامعه را بدارد. اصل ساده اینست: چنین جمهوری را در ایران امروز، اگر می خواهیم این ایران بماند، تنها مردمان، کارمندان، کارگران، آموزگاران، دانشجویان و زحمتکشان میتوانند برپاکنند. دشمنان آینده، پاسداران «همینی که هست» و منتظران سلیم العقل معجزه به هر نامی، راهی به جایی که قابل زندگی برای این مردم باشد، نشان مان نمی دهند.

**۲. آنتاگونیسم**

در این میان هستند آنانی که با کنار هم نهادن نقش های تار تلفن همراه، برآندک که تصویر ذهن را کامل کنند، مرحله انقلاب تعیین کنند، غافل از آنی که از جنس تصویر نبوده اما تجسم واقعیت زندگی مردم در شهر است. در واقعیت زندگی، مردم از بامداد تا شامگاه کار می کنند، به هر دری می زندت تا آتیه خویش را روشن تر کنند و هر بار بی آنکه بدانند چرا، کارشان ثمره ش کم تر و آینده شان تارتر می شود. در این واقعیت، دولت و دستگاه بنیادها و سپاه، بازنما و نماینده یک طبقه نیست، خودش طبقه است، و کارش کشیدن شیره جان و ثمره کار مردم، تصاحب ثروت معادن همان مردم به نام نمایندگی خدا، و خدا پول است. کمونیست ها می گویند ما بر علیه این پول، این سکه چرک که دست به دست می گردد و تنها نگون بختی به همراه دارد می شوریم تا آزادی، تا حقوق دمکراتیک را بتوانیم در اینجا، در این کاشانه ی همگان، نهادینه کنیم. این آنتاگونیسم اجتماعی ست که هر روز مردم لمس می کنند، در هر پارتی بازی با یک مامور دولتی برای گرفتن یک حکم استخدامی، در هر شیفت شبانه مسافر کشی در خودروهای ملی زهوار در رفته، در هر کارخانه تولیدی ورشکسته و در سرسام گرانی و بی کسی در شهری اشباع از تبعیض، بانک های ورشکسته و محرومیت. در این واقعیت، دریا، کوهستان، جنگل و حتی آثار باستانی موضوع تاراج عده ای ست و این عده تاراج را رسم پسندیده زندگی می دانند. جمهوری اسلامی ایران همین است، جنگ با زمین و زمانِ همین مردم و جمع آوری غنایم از میان همین مردم.

آنتاگونیسم، یک سویش سازمان یافته و مسلح است، هم دلکک دارد، هم امامزاده و هم زندان. سوی دیگر این آنتاگونیسم هنوز در جدال برای بازیافتن خویش به عنوان مردمی که جمهوری را از آن خود می خواهند. اگر این حرکت ادامه یابد و در ادامه اش، میدان به میدان، دانشجو به دانش آموز، کارگر به پرستار، شهر را از آن خود کند، بی شک، انقلاب ۵۷ دوباره معنا می کند. و این معنا، حامل هر واژه و نامی که باشد، در اندازه های آن آنتاگونیسم سر بر خواهد آورد. همپا بودن با مردم پس نه به معنای همسطحی با سطح تصاویر تار تلفن های همراه ست، بلکه به معنای درک آن دانشی ست که به شهر، در پس تصور دیجیتال اکنون، فرصت تجسم فردا را می دهد. این دانش، هم در تکثر سازمان های مردمی، در جاجای این جامعه، است و هم ، همین اکنون، در دانش تکثیر تصاویر با تکنولوژی مدرن. امکان تحقق برابری را در پیوند این دو، نیروی کار که مردم می شوند و دانش دسته جمعی، باید یافت.

**۳. قانون برای آزادی**

در جامعه ای که تاریخش با گسست تاریخی ۵۷ گره خورده است، قانون معتبر، آئی ست که نص صریحش مردم انقلابی را واضع خویش بداند، وگرنه، نه مجری آن و نه اتباع آن دستگاه حقوقی، به قانونیت آن وقعی نمی نهند. جمهوری اسلامی ایران فاقد پایگانی قانونی و مدون است. جدل بر سر ولایت فقیه مطلق یا نسبی نیست. مقدمه و اصل اول مدرک مدونی که بدان نام اساسی داده اند،

تصریح کرده که مردم ایران انقلاب کرده اند تا حق وضع قانون را از خویش سلب و به خداوند بسپارند، خداوند قانون خویش را در کتب دینی به ما عرضه کرده است و پس آنانی که کلام خدا را می دانند، تاویل گران قران، باید تحقق گران کلام خدا و حاکمان جامعه باشند. به زبان ساده تر، یعنی هر کاری که دل شان خواست بکنند و این هر کاری همان قانون شان است. قانون جاری نه حقوقی اساسی را تعریف می کند و نه تکالیف و تعریف شهروندی در آن محلی از اعراب دارد، این تناقض را با رجوع به این بند و آن بند این قانون که واجد انعکاس خواسته های مردم در ۵۷ است، نمی توان توجیه کرد. از همین روی، سی سال بعد هنوز مجری قانون می گوید که «این قانون ماست «و هر کار که بخواهیم می کنیم، و می کند، برای همین هم از فرمان نه ماده ای تا مجمع تشخیص مصلحت و کدخدا گری زیر سایه نخل های پلاستیکی یدک این جمهوری ست، پس مسئله «ظرفیت های همین قانون» نیست، زیرا اساس کار، قانون مدونی نیست که ظرفیتی بدارد. این یک شیوه حکومت است که محتواش بسته به یک چیز است، نه دعوای این گروه و آن گروه، بلکه نحوه توزیع سود و بهره نفت در دایره حکومت. مثال ساده آن همین اصل مترقی آزادی تجمع، بازمانده دوران انقلاب، است. این اصل، حتی اگر مشروط به مخل بودن به اسلام (که باز تعریفش به دست حکومت است) هم نبود، که هست، باز همانگونه که می بینیم مضمّن آزادی تجمع نیست، و این را بارها همین حکومت اسلامی تکرار کرده است. مشکل این نیست که مجری بد است، مشکل این است که این اصل، بنابه تعریف مدرک مدون مجلس خبرگان، تنها یک توصیه است. با هیچ شعبده ی نظری نمی توان این مجموعه توصیه ها را به درجه اعتبار قانونی رساند مگر اینکه مقدمه و اصل نخست آن را حذف کنیم و اینکار یعنی حذف کلیت آن.

پس ما هنوز قانون جمهور مردم را پایه نگذاشته ایم، اینکه قانون جمهوری مردم چه خصوصیتی دارد، ربطی بلاواسطه به جمهوری اسلامی، یک شیوه حکومت ندارد، نفی و یا برعکس آن نیست، اصول جدیدی ست که از بیرون قانون منشا میگیرد، اثبات حرکت مردمی است که دیگر کاری با کار این توصیه های مدون و مجربانش ندارد. اینکه چنین روندی به آرامی یا تندى طی شود، همزمان با سقوط این مجریان یا جابجایی قدرت باشد، یا نه، همانی ست که گردش گوی، تبین مردمی حق برابری اجتماعی همگان، تعیین می کند.

**۴. اندازه ها**

ایران یکی از بزرگ ترین دارندگان انحصار تزریق انرژی به درون چرخه تولید در کاپیتالیسم جهانی ست. این یعنی میلیاردها میلیارد ثروت نهفته در منابع زیرزمین این کشور. سال هاست که بربادش می دهیم. سرزمینی پهناور، بازمانده یک امپراتوری که سیصد سال است از هم پاشیده. در آن مردمان گوناگون، اقلیم های گوناگون و فضاهای گوناگون و گاه کاملا ناپیوسته پهنه ای را تشکیل می دهند غامض و پر پیچ و خم. ایران در جایی در این جهان مستقر است که منافع یک نیجه امپراتوری گانگستر در شمال آن، کشورهای ساختگی دوروبرش و یک خلیج پر نفت و همهی دنیا آنجا گرد آمده اند. موقعیت سوق الجیشی ایران، یعنی هزاران کارگزار هزار بانک و دولت این دنیا که می خواهند این جا جای پای بدارند، یعنی ناوگان های مستقر در خلیج، یعنی توپ های روس در خزر، جنگنده های آمریکایی در سه سوی این جامعه. این یعنی، اگر خودمان، همین مردم اگر نجبنند، این بنگاه های امپریالیستی که هم ما را و هم یکدیگر را می پایند و دردشان هم همواره دست رسی به آب و نفت است، کم کم به رویای یک منطقه سوق الجیشی نزدیک تر می شوند. برای ژئوپلیتیک، ایدال ترین شکل از ایران یا بخشی از آن، سرزمینی ست بی سکنه. ژئوپلیتیک در دوران سرمایه جهانی تناقض ش همین جاست، هم سرزمینی بی سکنه می خواهد و هم بازار مصرف، هم جریان مستمر نفت و هم بافروش کالاهای تولید شده به همان بازار

در برابر، ما چه داریم؟ تاریخ دانان گرامی این سرزمین دوست دارند که تاریخ این سیصد سال را از یاد ببرند.

ما از پس سقوط صفویه، بارها در ابعادی گسترده قحطی داشته ایم. قحطی فقط از گرسنگی مردن نیست، قحطی

درازمدت یعنی نابودی مناسبات اجتماعی، از بین رفتن قرارهای اجتماعی در روستاها. گزارش های همین صد سال پیش را بخوانید، ببینید چگونه مسافران فرنگی با آدمیانی وحشی روبرو شده اند، در مقابل گزارشی از قرن شانزدهم بخوانید، می ببیند که روستای ایرانی را مرفه تر از همتای اروپای ش توصیف می کنند. ما در این سی صد سال گذشته، بازار و تیمچه ها، پیشه وران و صنعت مانوفکتورمان را از دست دادیم که هیچ، امروزه اثری از فرهنگ و دانش تولیدی که این مجموعه در خود داشت باقی نمانده است. یک بازرگان ایرانی قرن شانزدهم، اگر امروز زنده بود، دست آقای عسکر اولادی یک ارابه هم نمی داد. پیشه وری که حتی تا همین صد سال پیش می توانست در روح القوانین متسکیو چیز مفیدی بیابد، قرنی ست که از میان رفته است. سبب آن؟ ظهور امپریالیسم صنعتی، ناوگان بازرگانان هلند و انگلستان با کالاهایی ارزان و مرغوب و همزمان تلاشی دستگاه دیوانی در ایران. فرود سرمایه در ایران همزمان با پوسیدن ارکان امپراتوری بود. در ۵۷ ما این جسد پوسیده را به خاک سپاردیم، یا دست کم فکر می کردیم که چنین کرده ایم. همین تاریخ، بخشا توضیح دهنده گرایش به سمت هویت خیالی پیشا سرمایه داری در برخی ایدئولوژی های شیعه زده در ایران است.

**۵. سازمان های برابری**

جلوتر، در ابتدای سال های ۵۰، جامعه ما ناگهان با سیل ارز مواجه شد، هنگامی که رانت نفت این جامعه را دربر گرفت، این ها بود: درباری فاسد (فاسد یعنی بی اعتنا به قانونی که به اعتبار آن این دربار می توانست موجود باشد)، دولتی که کارگزار امپریالیسم در منطقه بود، ساواک که هرگونه امکان تجربه اندوزی نیروی کار برای تشکل مستقل را در اوین می کشت، دستگاه ملاهای شیعه که در قم می پوسیدند، یک گروه تکنوکرات که اغلب در آمریکا مهندس شده و به خیال شان رتق و فتق امور شهر شگرد مهندسی ست، و یک فروند سرمایه داری صنعتی که با سقوط دربار دود شد. قرار این بود که با پول توسعه بخیریم. نکته آنکه ما جامعه ای داشتیم که از زیر بار شوک پرت شدن در دامن سرمایه از طریق سیستم بهره سر راست نکرد و هنوز نکرده است. پس این اندازه ی اول: این جامعه، مختصات اجتماعی ش، لایه بندی و خرده فرهنگ هاش، تبیین این سرراست نکردن است. مسئله کلیدی اینست: اضمحلال مناسبات اجتماعی در سیستم بهره. این جمهوری هم در این سی سال همین تکرار سی صد سال ما بود. هر شورشی بر علیه انحصار دولتی بهره در ایران، هم زمان سرراست کردن این جامعه از زیر بار منطق تعدیه از بهره است. این یعنی یک انقلاب که اجتماع را زیر و رو می کند. مولفان مان هر چقدر که بخواهند می توانند مستانه، گرته برداران تئوری های نیمه کاره در باب قانونمندی و آزادی های دمکراتیک و تقدم و تاخر آن باقی بمانند، سکولار شوند، لاییک گردند و هر چیز دیگر بر حسب شاخص های بورس اندیشه در بازار کالاهای فکری، اما افسوس نقش بر یخ می زند. واقعیت ساده و پیش و پا افتاده ی این مردم، واقعیتی که دامان همان مولفان را گرفته آنان را ناخواسته به روشنفکر جهان سومی فرو می کاهد، این است: پول می گردد، تولیدی نیست، ارزش اضافه کار از چار گوشه دنیاست که به درون شبکه توزیع و گردش کالایی سرازیر می شود. پول خداست. برای رضای خاطرش، فرادستان همدیگر را و مردم را لت و پار می کنند، و این میان خبری از آزادی های دمکراتیک شسته و رفته بر اساس قانونی مجرد و از آسمان نازل شده نخواهد بود. تنها زمانی چنین آزادی هایی و ثبات قانونمند اجتماعی، قوه قضاییه مستقل و دستگاه دیوانی سالم، میسر خواهد بود که ما برابری طلبی اجتماعی نهفته در حضور و شورش مردمان ایران را به کرسی واضح قانون بنشانیم. برای این کار ما نیازمند تسریع حضور نهادهای متکثر نیروی کار در شهریم. و تنها زمانی این نهادها، این سازمان یافتگی، قدرت مهار دولت را خواهد داشت که از ایدئولوژی ها، از نوستالژی برای کوچه باغ های کاشان و از گوش سپاردن به سوغات فکری پارک وی به بالا فارغ شود. گوی برابری در گردون حاکم می گردد و در پس هر گشت، پرشتاب تر یک میدان انقلاب را نقش می زند.

## بیانیه رهایی زنان ایران (رزا) به مناسبت ۱۳ آبان

**یاران دبستانی برپا**

**موج سرخ دانش هر سو شتابان**

**لاله گون ز خونش کوچه خیابان**

**۱۳ آبان، ۱۳ آبان (بخشی از سرود ۱۳ آبان)**

۱۳ آبان یادآور مبارزه ی ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مشترک دانش آموزان و دانشجویان علیه دولت وابسته و دیکتاتوری ستمشاهی است. جنبش دانش آموزان در پیوند با دانشجویان و معلمان، پیش از این نیز جریان داشته است و در بسیاری اوقات همراه با اعتصاب معلمان یا تظاهرات دانشجویان (یک دوره در دهه ی ۲۰ و ۳۰ و دوره ای در دهه ی ۴۰) دانش آموزان نیز به حمایت همراهی می کردند. در دوران اخیر نیز حرکت دانش آموزان در شکل های مختلف ظهور کرده است. دانش آموزان سوسیالیست تبریز، دانش آموزان سوسیالیست شیراز، نشریه دانش آموزی بذر، اعتراضات دانش اموزان کامیاران و کرمانشاه و سنجند به حکم اعدام معلم انقلابی فرزاد کمانگر یا اخیراً در ورژن سبز آن که به صورت رأی دانش اموزان مدرسه ی راهنمایی امام رضای مشهد (زیر نظر واعظ طبسی) در انتخابات شورای دانش اموزی به میرحسین موسوی یا پیروزی قاطع کاندیدای شورای دانش آموزی دبیرستانی در اصفهان که رنگ تبلیغاتی اش سبز بوده بر رقیب بسیجی خود بروز کرده است. و همچنین شعار نویسی ها در مدارس –به ویژه در شهرستان ها که امکان تظاهرات فراگیر کمتر وجود داشته است–. در مجموع در مورد تحرکات دانش آموزی دو جنبه دارای اهمیت است: اول: افزایش پذیرفته شدگان دختر دانشگاه ها علیرغم اعمال سهمیه بندی جنسیتی که نشانه ی وجود آگاهی و تحرک جنسیتی در بین دانش آموزان است.

دوم: جنبش سبک زندگی یا خلاصی فرهنگی در بین نوجوانان (تین ایجرها) که نمود هایش را در زبان جدید گفتاری، موسیقی زیرزمینی، طرز پوشش، فضای مجازی و … نشان داده است و خود را به وضوح بر فضای جامعه تحمیل کرده است.

نکته ی دیگر تحرک چند ساله در زمینه ی کودکان کار و خیابان به همت و تلاش نهاد های مردمی و فعالان جنبش حقوق کودک و لغو کار کودک است که به صورت مختلفی از جمله طرح ادبیات کودکان کار و خیابان (انتشار کتب داستان های آن ها)، مطرح شدن مسأله در افکار عمومی و برگزاری گردهمایی های انتقادی و اعتراضی

شعار «دختر دانش آموز، ریشه ی تبعیض را بسوز.»

۱۳ آبان از مبارزه ی ضد امپریالیستی جدا ناشدنی است و به اصطلاح وطنپرستان وطن فروش (ملی گرایان سلطنت طلب ضد ملت) و ایادی و رسانه های امپریالیست ها، علیرغم به انحراف کشانده شدنِ این مبارزه ی مردمی توسط حاکمیت ضد مردمی، نمی توانند ریشه ی آن را بخشکانند و مردم نیز به خوبی می دانند که حامیان دیکتاتوری در لباس های روسی، چینی، آمریکایی، انگلیسی و اسرائیلی، جز در تاکتیک هایشان، تفاوتی با یکدیگر ندارند. مردم به تجربه دریافته اند که هیچ جنگی

## علیه اعدام، سرکوب ها و احکام بی شرمانه علیه فعالین جنبش کارگری و دانشجویی

جنبش اعتراضی مردم ایران علیه دیکتاتوری و فساد سیاسی–اجتماعی سرمایه داری اسلامی بی وقفه به پیش می رود و در طی این روند اشکال و شیوه های نوینی را در هر مرحله به نمایش می گذارد و دیکتاتوری را لحظه به لحظه سردرگم تر می کند.

در زمانی که مبارزات خیابانی مردم در قالب تظاهرات هایی با فواصل طولانی تر صورت می پذیرفت، جنبش دانشجویی وارد عرصه پیکار کردید و از آغاز سال تحصیلی جدید، هر روزه شاهد اعتراضات و مبارزات پیاپی دانشجویان هستیم که دانشگاه به دانشگاه، در اعلام هم بستگی با یکدیگر و هم بستگی با جنبش پیشرو و توده ای مردم صورت گرفته است.

دانشجویان به درستی دریافتند که باید شعارهای مردم در خیابان ها را در دانشگاه ها از آن خود کنند و در پی فریاد زدن و پیگیری خواست ها و مطالبات کارگران، زنان، معلمان، و تمام احاد مردم برای آزادی و برابری باشند.

جنبش کارگری نیز در طی چند ماه اخیر پس از کودتای انتخاباتی یکی از بحرانی ترین و حساس ترین مقاطع را در حیات سیاسی و اجتماعی خویش از سر گذرانده است. از یک سو وضعیت معیشتی و اقتصادی کارگران آنان را به سمت اعتصابات پیاپی در مراکز تولیدی و صنعتی کوچک و بزرگ کشانده است و از سوی دیگر، حضور کارگران در اعتراضات اخیر، اگرچه غیر سازمان یافته و بدون تشکل های طبقاتی شان، آنان را به مبارزات عمومی و ضد دیکتاتوری پیوند داده است و افق مبارزاتی جدیدی را به روی آنان گشوده است. به همین جهت اعتراضات و مبارزات کارگران در دوره نوینی که در آن به سر می بریم رو به افزایش، تشکل یافتگی و نضج گرفتن است.

دولت کودتا نیز از لحظه آغاز خروش میلیونی مردم دائما تلاش نموده است که سرکوب سازمان یافته خود را برای متوقف کردن سیل خروشان مردم معترض و جنبش های اجتماعی به کار ببندد.

اکنون که دولت کودتا در اوج سردرگمی و اغتشاش بین المللی، منطقه ای و داخلی به سر می برد، پس از آن که شماری زیادی از مردم آزادی خواه را در خیابان ها آماج گلوله های خود قرار داد، بعد از کشتار، به زندان افکندن،

به کار کودکان به همراه همراه فعالان حقوق کودک به مناسبت روز جهانی کودک نمایان شده است.

در شرایطی دانش آموزان به استقبال ۱۳ آبانی متفاوت از سال های گذشته می روند که سهمیه بندی جنسیتی و بومی گزینی، شرایطی تبعیض آمیز برای ادامه ی تحصیل دانش آموزان پدید آورده است. مدارس کپری، وضعیت اسفناک مدارس دولتی مناطق فقیر نشین، پولی شدن مدارس و وضعیت معیشتی معلمان در مجموع شرایط نامطلوبی را برای آموزش دانش آموزان فراهم آورده است. وضعیت کتب درسی و افزایش بودجه ی نمازخانه های مدارس، طرح های از قبیل احیای معاونت پرورشی و استقرار یک آخوند در هر مدرسه، سرکوب شدید ایدئولوژیک را بر دانش آموزان تحمیل کرده است که با نصب دوربین های مداربسته و استقرار پلیس در مدارس، به سرکوب عریان نیز مزین شده است. شرایط مدارس، به عنوان بخش مهمی از دستگاه های ایدئولوژیک دولت، بازنمایی وضعیت عمومی جامعه ی تحت سرکوب و استثمارند و از این رو، خواستههای دانش آموزان و معلمان از خواستههای عمومی جامعه جدا نیستند.

آموزش رایگان، بهبود وضعیت رفاهی مدارس، الغای سرکوب در مدارس، لغو تبعیض جنسیتی و قومی، جدایی مذهب از آموزش و الغای گزینش همه بازتاب خواستههای عمومی جامعه اند. از این رو در ۱۳ آبان طرح مطالبات دانش آموزان و معلمان گامی است در پیش روی و تعمیق جنبش توده ای ضد دیکتاتوری. شعارهایی نظیر «انتخابات آزاد، آموزش رایگان، استقلال دانشگاه» که بیانگر خواست ضد دیکتاتوری جنبش، مسأله ی دانش آموزان و حمایت از جنبش دانشجویی است. یا «آزادی زندانی، آموزش مجانی» یا شعاری مثل «استقلال، آزادی، رفاه اجتماعی» که هم دربرگیرنده ی مبارزه ی ضد امپریالیستی و هم خواست ضد دیکتاتوری و هم عدالت و رفاه اجتماعی که شامل رفاه آموزشی نیز می شود هست می توانند مناسب باشند. یا در جهت اعتراض به تبعیض جنسیتی در آموزش، شعار «دختر دانش آموز، ریشه ی تبعیض را بسوز».

۱۳ آبان از مبارزه ی ضد امپریالیستی جدا ناشدنی است و به اصطلاح وطنپرستان وطن فروش (ملی گرایان سلطنت طلب ضد ملت) و ایادی و رسانه های امپریالیست ها، علیرغم به انحراف کشانده شدنِ این مبارزه ی مردمی توسط حاکمیت ضد مردمی، نمی توانند ریشه ی آن را بخشکانند و مردم نیز به خوبی می دانند که حامیان دیکتاتوری در لباس های روسی، چینی، آمریکایی، انگلیسی و اسرائیلی، جز در تاکتیک هایشان، تفاوتی با یکدیگر ندارند. مردم به تجربه دریافته اند که هیچ جنگی

شکنجه و مقفود نمودن عده کثیری از زنان و مردانی

که تنها آزادی خود و برابری را طلب می کردند، اکنون نوبت به جنبش های اجتماعی و به ویژه فعالین و پیشروان جنبش کارگری و دانشجویی رسیده است که در معرض احکام سنگین و بی شرمانه زندان قرار گرفته اند.

احکام سنگین زندان، ۲–۵ سال که به ویژه برای دانشجویان چپ در یک ماه اخیر صادر شده است، احکام انضباطی و محرومیت از تحصیل و سرکوب شدید، در کنار ایجاد فضای فوق امنیتی در دانشگاه ها، همگی تمهیدات دولت کودتا علیه اعتراضات پیوسته و مبارزات جاری و اخیر دانشجویان در دانشگاه های سراسر کشور است که دولت کودتا را به زانو درآورده است.

هم چنین دستگیری فعالین کارگری، سرکوب اعتصابات و صدور احکام زندان بی شرمانه برای فعالین کارگری نیز در ادامه پروژه سرکوب جنبش ها توسط دیکتاتوری اسلامی هدفی جز پایان دادن به اعتراضات به حق مردم را دنبال نمی کند.مجموعه این سرکوب ها، اعم از سرکوب های سیاسی و سرکوب جنبش های اجتماعی و اقدام جهت مقابله و از میان برداشتن نهادهای اجتماعی نظیر« ان جی.او» ها که به ویژه در عرصه حقوق کودک و مبارزه علیه استثمار و آزار بی شرمانه کودکان فعالند، با تلاش دولت کودتا برای ایجاد یک فضای ارعاب عمومی دنبال می شود که اعمال مجازات اعدام، به ویژه اعدام کودکان و نوجوانان است.

مجازات اعدام، به مثابه قتل سازمان یافته یکی از شنیع ترین ابزار هایی است که در دست حکومت های دیکتاتوری، با روندی جنون آمیز به پیش می رود و فاجعه بار ترین نوع آن اعدام نوجوانان می باشد، که ایران به مدد حکومت سرکوبگر سرمایه داری اسلامی، در جهان پیشگام آن بوده و رتبه نخست را به نسبت جمعیت دارا می باشد و شاهد آن هستیم که فشارها و توصیه های نهادهای صوری بین المللی تا چه حد در ممانعت از آن نا توان و ناکارآمد است.

همه این تلاش های مذبحخانه که از سوی دولت کودتا صورت می پذیرد نشان از گرفتار شدن دولت کودتا در یک دور باطل دارد که نه بازگشت به عقب و شرایط پیش از کودتای انتخاباتی برایش میسر است و نه پیش روی و متوقف کردن اعتراضات مردم که به سمت هرچه متشکل تر شدن و رادیکال شدن حرکت می کند.

جنبش عمومی مردم ایران علیه دیکتاتوری به پیش می رود، فضای ارعاب و سرکوب های وقیحانه سرمایه داری اسلامی، نمی تواند سدی در برابر اعتلای این جنبش باشد، جنبش های اجتماعی به ویژه جنبش کارگری هرچه



است. در صورت دخالت و تحرک نیروهای رادیکال جامعه، می توان امیدوار بود که این دور جدید از مبارزات طبقاتی، جنبش توده ای مردم موسوم به «جنبش سبز» را وارد فاز جدیدی نموده و رنگ و ماهیت آن را به سرخ تبدیل نماید. ۱۳ آبان در روند جنبش توده ای جاری، نقطه ی گذار به این تغییر فاز خواهد بود و یا حداقل دارای این پتانسیل بوده و می تواند این نقطه ی گذار باشد. ترس و وحشت حکومت در شکل تهدید های جنتی و ائمه ی جمعه و فرماندهان نظامی، جمع آوری مزدوران بسیج دانش آموزی برای برگزاری مراسم حکومتی و سرکوب مردم، برگزاری مانورهای سرکوب جنبش سبز در زنجان و اصفهان و برگزاری مانور سرکوب اعتصابات کارگری در ساری و بررسی واکنش های اجتماعی طرح هدفمند کردن یارانه ها –طرح تحول اقتصادی– در شورای عالی امنیت ملی جملگی نشانه ی اهمیت ۱۳ آبان در روند جنبش توده ای جاری برای تغییر فاز آن است.

با نگاهی به مجموع شرایط، برآیند تحرک دانش آموزان، مبارزه ی ضد امپریالیستی و دور جدید مبارزات طبقاتی در می یابیم که ۱۳ آبان روز تعمیق جنبش سبز و شعارهای آن است تا در روند خود به پوست اندازی این جنبش منجر شود. برای این تحول آماده باشیم.

روز دانش آموز مبارک!

پیش به سوی رادیکال نمودن اعتراضات مردمی!

مرگ بر دیکتاتوری، زنده باد قدرت میلیونی مردم!

مرگ بر حکومت سرمایه!



رهایی بخش نیست و تحریم، فقط به معیشت مردم آسیب می رساند و نه به حاکمیت مردم ستیز و استثمارگر و دخالت دول امپریالیستی تنها در جهت منافع خود است و البته بر ضد جنبش های اجتماعی.

از این رو مردم برای ۱۳ آبان به دنبال شعارهایی هستند که بیانگر ماهیت واقعی و نه تحریف شده ی مبارزه ی ضد امپریالیستی آنان باشد. شعارهایی که نه به دامچاله ی وداع با مبارزه ی ضد امپریالیستی بیفتد و نه به تحریف اسلامگرایانه از مبارزه ی ضد امپریالیستی.

شعارهایی نظیر: «مرگ بر دیکتاتوری و حامیان خارجی اش» یا «مرگ بر جامیان دیکتاتور»، «روسیه، آمریکا فرقی واسم نداره – حمایت از دیکتاتور، شرقی غربی نداره»، «نه دولت کودتا، نه منت امریکا»، «نه جنگ، نه تحریم، نه سازش»، «نه سرکوب داخلی، نه دخالت خارجی»

در شرایطی به استقبال ۱۳ آبان می رویم که با بزرگترین بحران اقتصادی و بیشترین سیاست های نتولیرالی روبرو هستیم. قطع یارانه ها، خصوصی سازی در شکل سپاهی سازی و خودی سازی، واردات بی رويه کالا، اصلاحیه ی ضد کارگری «قانون کار» که بخش های مهم آن عملا پیش از این با مصوبه ی مجمع تشخیص مصلحت نظام به اجرا درآمده است، بحران بنزین بر اثر تحریم بنزین، ورشکستی صنایع و کشاورزی، افزایش نرخ بیکاری و لشکر انبوه بیکاران همگی شرایطی را پدید آورده است که دور جدیدی از خیزش مبارزه ی طبقاتی را پدیدار کرده

متشکل تر می شوند و مبارزات به هم پیوسته نیروهای پیشرو در جنبش ها، نیرومندی این مبارزات را تضمین می کند. جنبش کارگری نیز سرانجام همان گونه که عموم حاضرین در جنبش توده ای از آن انتظار دارند، پیشگام این مبارزه خواهد شد و گامی بلند به سوی افق نوین مبارزات طی سی سال گذشته خواهد برداشت.

دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران، ضمن محکوم کردن سرکوب و احکام بی شرمانه علیه فعالین جنبش کارگری و جنبش دانشجویی، ضمن اعلام انزجار از اعدام های افسار گسیخته و جنون آمیز دولت کودتا ، از مبارزات ضد دیکتاتوری مردم برای خواست آزادی و برابری و حقوق دموکراتیک دفاع می کنند، با جنبش مقاومت و مبارزه علیه دیکتاتوری اعلام پیوند و هم بستگی نموده و تمام تلاشمان را برای پیشبرد خواست های عمومی جنبش های اجتماعی و مردم آزادی خواه مبذول می نماییم و در تمام حرکت هایی که رو به این افق دارند فعالانه شرکت خواهیم جست.

زنده باد مبارزات توده ای مردم علیه دیکتاتوری!

زنده باد آزادی و برابری!

زنده باد سوسیالیسم!

http://www.socialist–students.com/

**دانشجویان سوسیالیست دانشگاه های ایران**

آبان ۱۳۸۸

### بیانیه مطبوعاتی گزارشگران بدون مرز

در کمتر از ۱۵۰ روز در ایران ۱۰۰ روزنامه‌نگار بازداشت شده‌اند

گزارشگران بدون مرز بار دیگر نگرانی خود را از وضعیت آزادی مطبوعات و روزنامه‌نگاران بازداشت شده در ایران اعلام می‌کند.
فرهاد پولادی گزارشگر خبرگزاری فرانسه، نفیسه زارع کهن همکار بسیاری از روزنامه‌های اصلاح‌طلب روز گذشته در پی تظاهرات‌های خیابانی سی‌امین سالگرد اشغال سفارت امریکا در تهران بازداشت شدند.
یکروز پیش از آن حسن اسدی زیدآبادی فعال حقوق بشر و وبلاگ نویس بازداشت شده بود.
در کمتر از ۱۵۰ روز پس از آغاز اعتراضات خیابانی به انتخاب مجدد محمود احمدی نژاد در انتخابات ۲۲ خرداد ماه، دست‌کم ۱۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگاردر ایران بازداشت شده اند که ۲۳ تن از آنها همچنان در زندان بسر می‌برند.
در ایران هم اکنون ۳۲ نفر از حرفه‌کاران رسانه‌ها زندانی هستند.

گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام می‌کند :
« بازداشت های غیر قانونی و ربودن روزنامه‌نگاران در ایران ادامه دارد. در کمتر از ۱۵۰ روز پس از آغاز اعتراضات

خیابانی به انتخاب مجدد محمود احمدی نژاد در انتخابات ۲۲ خرداد ماه، دست‌کم ۱۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگاردر ایران بازداشت شده‌اند.
بیش از ۵۰ روزنامه نگار مجبور به ترک کشور شده‌اند.
روزنامه نگارانی که در کشور مانده‌اند به شکل مداوم مورد تهدید و پیگرد قضایی قرار دارند.
برخی از روزنامه‌نگاران محاکمه شده در « دادگاه‌های استالینی» به احکام سنگین محکوم شده‌اند و از حق تجدیدنظر خواهی نیز محروم هستند.
این وضعیت غیر قابل تحمل است جامعه جهانی باید کمک روزنامه نگاران ایران بشتابد.»

۱۳ آبان فرهاد پولادی گزارشگر آژانس فرانس پرس در تهران از سوی ماموران اطلاعاتی بازداشت و به محل نامعلومی منتقل شده است.
خبرگزاری فرانسه از نادر خبرگزاری‌های فعال در ایران است.
فرانس پرس اعلام کرده است که روز گذشته برای تهیه گزارش از تظاهرات مجوز داشته است.
« نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی فرهاد پولادی را هنگامی که بر ترک یک موتور سوار بود متوقف کرده‌اند.
به گفته راننده موتور، نیروهای امنیتی پس از ضبط موبایل فرهاد پولادی وی را با خود برده‌اند.»
از تاریخ ۱۶ خرداد ماه وزارت ارشاد طی نامه‌ای « تهیه گزارشات از تظاهرات های غیر قانونی» را برای خبرگزاری های خارجی« منوع اعلام کرده است.
محل نگاهداری و دلیل بازداشت این روزنامه‌نگار نامعلوم است.

نفیسه زارع کهن همکار بسیاری از روزنامه‌های اصلاح‌طلب و وبلاگ نویس روزمره‌گی‌ها به همراه همسرش حجت شریفی یکی از فعالان دانشجویی در همین روز بازداشت و به محل نامعلومی منتقل شده است.

یک روز پیش از تظاهرات ۱۳ آبان تعدادی دیگر از فعالان مدنی و روزنامه نگاران دستگیر شدند از جمله حسن اسدی زیدآبادی فعال حقوق بشر و وبلاگ نویس آوازنو از سوی ماموران امنیتی بازداشت شده بود.

گزارشگران بدون مرز همچنین از بازداشت نگار سایه روزنامه نگار مستقل و همکار بسیاری از رسانه های آنلاین در اواطل ایان ماه مطلع شده است.
همسر این روزنامه نگار پیش از این در مراسم دعای کمیل که قرار بود برای آزادی سیدشهاب الدین طباطبایی عضو زندانی شورای مرکزی جبهه مشارکت برگزار شود، دستگیر شده بود.
هادی حیدری کاریکاتوربست ایرانی و همکار بسیاری از روزنامه های ایران نیز از جمله بازداشت شدگان این مراسم بود که همچنان در زندان اوین بسر می‌برد.

(گزارشگران بدون مرز انجمن بین المللی دفاع از روزنامه نگاران زندانی و آزادی مطبوعات بر مبنای اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است)

## هوموفوبیا و بنیادگرایی اسلامی در ایران

که بر تجربه ی امر قدسی تأکید می گذارند این بنیادگرایی بیشتر بر وجه تفسیر لفظی از متن دینی و اجرا فرمان های دینی مطابق نص تأکید می کند. اجرای چنین فرمان هایی منوط به توسل به قدرت است ، بنابراین این بنیادگرایی رابطه ای نزدیک با سیاست برقرار می سازد. در جهت تحقق این آرمان مقدس، اسلام بنیادگرای شیعه ابایی از بر گرفتن ابزارهایی نامقدس ندارد. اسلام سیاسی مدلی از رابطه دین و مدرنیته است که در آن بخشی از مدرنیته اخذ و بخش دیگری کنار نهاده می شود؛ یعنی اراده معطوف به قدرت و تکنیک برگرفته می شود و اراده معطوف به رهایی فرد کنار زده می شود.

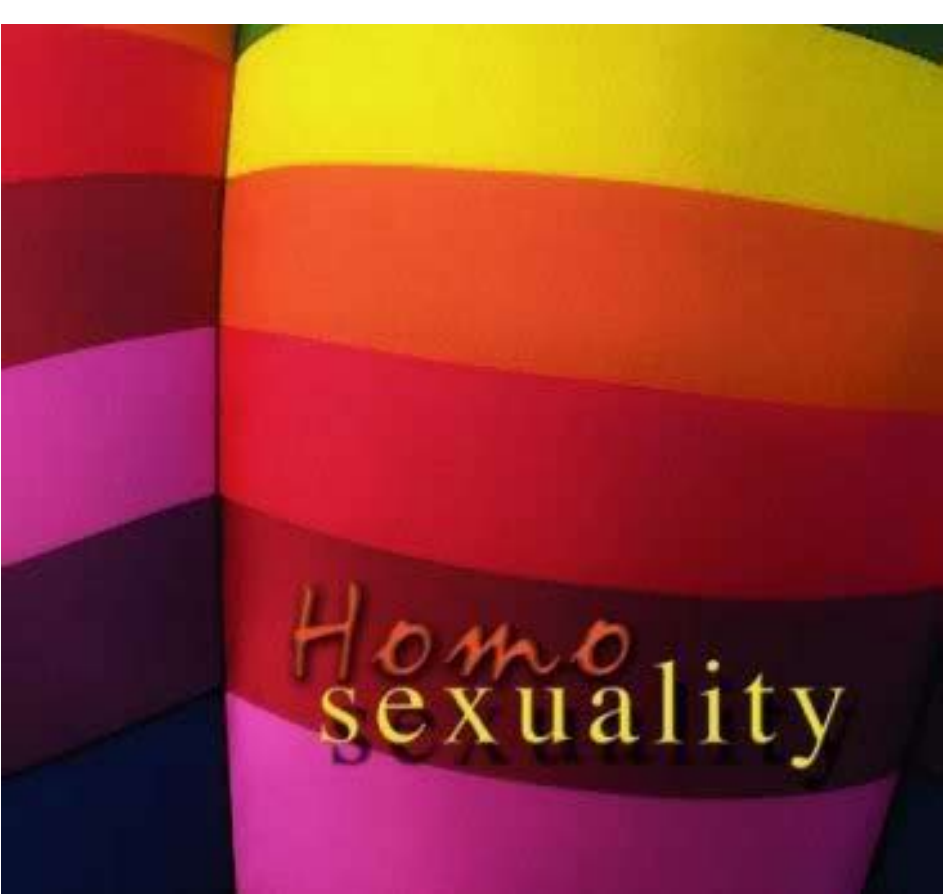
اگر بپذیریم که در مدرنیته دو نیرو و عقلانیت در کار است یعنی عقلانیت انعطافی که به ارزش های اخلاقی مدرن مانند آزادی مربوط است و عقلانیت ابزاری که به انضباط دهی و کنترل طبیعت دل مشغول است ، سهم مدرن شدن بنیادگرایان دینی شیعه از این میان عقلانیت ابزاری است که می توان به کنش معطوف به نظارت ایشان یعنی اجرای فرامین مقدس کمک کند. بنابراین نباید شگفت زده شد اگر طالبان از تکنولوژیهای مدرن بهره می گیرد و جمهوری اسلامی در پی فناوری هسته ای، نانوتکنولوژی و تکنولوژی های کنترل افکار عمومی و رسانه ها می رود، تکنولوژی های استراغ سمع و فیلترینگ تهیه می کند و در جهت این نوع از توسعه رقابت می کند اما وقعی به حقوق و آزادی ها مدنی ندارد و حتی دموکراسی را مورد تمسخر قرار می دهد. این تناقضی در رفتار بنیادگرایان نیست بلکه تضادی در مدرنیته است که راه به این دوگانگی در مدرن شدن کشورهای در حال توسعه می دهد. اما ذات بنیادگرایی دوگانگی ندارد. می توان ذات این شکل از بنیادگرایی را اتوماسیون اجرای فرامین مقدس نامید. یعنی سازکار خودکاری که بدون نقد درونی و بر حسب برداشت لفظی از متن مقدس در پی ابزارهایی برای اجرای احکام می رود.

در مورد رفتارهای هوماروتیک در بادی امر تماس های گرم همجنس خواهانه ای به چشم می خورد. به نظر می رسد که فضای ممکن برای تماس های همجنس خواهانه بیش از آئی است که در فضاهای مدرن ممکن است واز این حیث تعجب مسافر آمده از غرب را برمی انگیزد.

اما این رویه را بیشتر در فضای ایران سنتی در حال رشد پیش از انقلاب می توان مشاهده کرد. چنین ناآگاهی که از سکوالیزه کردن فضای ارتباطی ناشی شده است، پس از رشد بنیادگرایی اسلامی در جهت نظارت های اجتماعی تدریجا رنگ می بازد. هوموفوبیا سنتی که اساس بنیادگرایی اسلامی است و هدف نهایی اتوماسیون بنیادگراست پس از رشد بنیادگرایان در جهت اخذ عقلانیت ابزاری برای نظارت اجتماعی اینک مدتی است که دو آگاهی هوموفوبیایی را گرد آورده است. نخست اینکه برای هدف خود که اجرای فرامین الهی است در پی تجسس در جنسیت ها می رود. میل همجنس گرا برای الهیات جنسی اسلامی پس از قتل نفس بزرگترین جرمی است که ممکن است روی دهد و تنها جرمی که در اسلام سزوار سوزاندن در آتش است لواط می باشد. از سوی دیگر این بنیادگرایی با تجهیز به دانش مدرن در پی کمترین نشانه های همجنس گرایی می رود. بخشی از طرح موسوم به «امنیت اجتماعی» نیروی انتظامی رسماً مقابله با نمادهای همجنس گرایی را دنبال می کرد. دگرباشانی که ظاهری مطابق کلیشه های جامعه مردسالار دگرجنس گرای مذهبی ندارند یا نمادهای کوئیریزه مانند مارک های لباس را به همراه داشته اند راوی جنایت هایی اند که در این گونه طرح ها در جهت تعقیب و سرکوب حداقل نشانه های میل دگرباش روی داده است.

دوست ترانسسکسوالی پس از چندین بار دستگیری و آزار و اذیت ناچار به مردانه ساختن ظاهر خود شد تا از ردگیری و تعقیب های نیروی انتظامی خلاص شود. دوست همجنس گرای من به جهت داشتن موی بلند دست گیر شد. در زمان بازجویی او را برهنه کردند تا نمادهای جنسی را بر روی تن او شناسایی کنند. بدن شیو شده او مسئله ای برای بازپرسی از او شده، چرا که یک مرد به اصطلاح واقعی دگرجنس گرا نمی تواند چنین بدنی داشته باشد. بدن های رام دگرجنس گرا بدن هایی است که هنجارهای تمایز جنسی مرد و زن را رعایت کرده باشد. شخص دیگری در این طرح مورد زشت ترین شکنجه ها قرار گرفت و بر سر و موی او ادرار کردند.

از خصوصیات رژیم جنسی بنیادگرای مسلمان تمایز نقش جنسی است که بر اساس نشانه های بدنی مشخص می



شود. اغلب تصور می شود که ایران به جهت ارائه خدمات به ترانسسکسوال ها در زمینه تغییر جنسیت کشوری پیشرو در حقوق آنهاست. در تحلیلی دقیقتر از رفتار رژیم جنسی جمهوری اسلامی روشن می شود که مسئله حقوق نیست، بلکه خدشه ای است که ترانسکوآلیته به مثابه امری پزشکیکینه برای ایدئولوژی جنسیتی او به وجود می آورد. در فیلم «مثل بقیه باش» کارگردان در توصیف وضعیت ترانسکسکسوال های ایرانی این را نشان می دهد که اساس این تغییر جنسیت حفظ مرز هویت جنسی است ،تثبیت دوباره همان دوجنس مرد و زن. در غیر این صورت تمامی بنیادهای فقه اسلامی که حقوق و تکالیف را جنسیتی تعریف کرده است فروخواهد ریخت واز این حیث همسکشوالیته اساس فقه ای آنان را لت وپار میکنندز ویا مرد همجنس خواه از زن بودن ویا مرد بودن خود راضی است او نمی خواهد تغییر جنسیت دهد وهیچ مشکل

پزشکی هم ندارد همه چیز از لحظ علمی و پزشکی درست است، او فقط تن همجنس خود را میخواهدو این اساس فقه اسلامی که از سیاست های دگرجنسگرایی انحصاری تبعیت میکند را برهم می زند. برای مثال در مورد یک زن یا یک مرد مشخص است که دیه چقدر است. ارث چه میزان است، نماز به چه صورت است، شغل و حقوق و مسایل دیگر به چه سان است. در واقع در خواندن اکثر احکام فقهی باید نخست پرسید که موضوع بحث زن است یا مرد. این پرسش پیشفرض بیشتر مسایل فقهی است. اگر مسئله جنسیت پزشکیکینه شود و مستمسک پزشکی پیدا کند بر اساس فقه اسلامی آنچه موضوع جبر است و ارادی نیست مشمول حلیت و حرمت نمی شود. حال تکلیف دگرباشان چیست؟در مورد ترانسکشوال ها، به نظر می رسد فقه دچار بحران می شود اگر نتواند جنسیت این دسته از دگرباشان را مشخص سازد. اما پزشکی به داد فقه شیعه می رسد و تکنولوژی را به بنیادگرایان شیعه معرفی می کند که جنسیت را بتوان با آن تغییر داد. بنابراین این سوء تفاهم پیش می آید که گویا رژیم جنسی بنیادگرایان شیعه ایران را به بهشت ترانسکسوال ها تبدیل کرده است. اما این امر ناشی از تضادی است که فقه با آن روبروست و اسلام سیاسی با استفاده از ابزارهای مدرن به حل آن می پردازد.

در این نمونه نیز می توان مشاهده کرد که نیاز به نظارت و انضباط جنسی در مورد رژیم جنسی بنیادگرایان بر خلاف سلف سنتی شان دیگر تنها لواط نیست بلکه هر نشانه ای است که رژیم دگرجنس باور اسلامی را دچار خدشه می سازد. چه مارک لباس باشد، چه ابروهای آرایش شده و چه پوست شیو شده پسرها. هوموفیبای در ایران امروز سخت ترین شکل از سرکوب را که ممکن بوده است برای میل جنسی فراهم ساخته است.

#### پیدا کردن راهکار در جنبش دگرباشان ایرانی

در ایران سخن گفتن از حقوق اقلیت های جنسی سخت تر از همجنس گرا بودن است. در واقع اگر کنش همجنس گرایانه عقوبت هایی در پی دارد فعالیت برای دفاع از کنش های جنسی به طور مشخص مفسد فی الارض محسوب می شود و بدون هیچ مسامحه ای حکم آن اعدام است. در مسئله نویسندگان سایت های پورنوگرافی مانند «آویزون» سپاه که مسؤل تعقیب و بازداشت این نویسندگان بود مشخص کرد که نگارش در مورد آزادی جنسیت علاوه بر شکنجه و اعتراف گیری تلوزیونی، افساد فی الارض محسوب شده و اشذ مجازات برای آن مطالبه می شود. در اتهام های این افراد اشاعه «همجنس بازی» نیز دیده می شود. در چنین اوضاعی تکلیف فعالین حقوق دگرباشان جنسی روشن است. برای کسانی که در ایران در این زمینه فعال بوده اند روشن است که کوچکترین اشتباه آخرین اشتباه است و زمانی برای مقاومت باقی نخواهد ماند. بنابراین عملا فعالیت برای براندازی چنین رژیم جنسی در ایران ممنع شده است.

با وجود این وضعیت شیوه فعالیت فعالین در زمینه حقوق همجنس گرایان و دگرباشان به شیوه مبارزات زیرزمینی شبیه است. پاشنه آشیل رژیم جنسی ایران در این میان فضاهای مجازی است که می توان در آن به نگارش پرداخت. اینترنت جایی است که شکل های جدیدی از هویت همجنس گرا رشد کرده است و در کنار ایشان فعالین حقوق دگرباشان و نویسندگان کوئیر هنجارهای دیگری برای خوانندگان فراهم ساخته اند که در برداشت های هوموفیبای سنتی اثر می گذارد. این اثر اگرچه محدود است اما انگار تنها شکل مقاومت امروز در برابر هوموفوبیا بنیادگرای اسلامی آگاهی بخشی است که از اینترنت آغاز می شود.

ترس رژیم جنسی ایران از میل جنسی و توسل به مدرن ترین ابزارهای سرکوب موجب شده است که حتی این آخرین سنگر مقاومت نیز دیگر کارایی که انتظار می رفت را نداشته باشد. پروژه گرداب سپاه برای دستگیری سایت ها جنسیتی نمونه ای از برنامه ریزی های مدرن بنیادگرایی اسلامی است که دست به هر کاری می زند تا نه تنها کنش جنسی که نشانه های چنین میلی را نیز سرکوب کندنمونه دیگر آن را می توان درمنن کیفرخواست دادگاه های اخیر دید اشاره مستقیم به وبلاگ ها وسایت هایی که در رمینه جنسیت می نویسند،دید. در حال حاضر تنها شکل امن مقاومت که باقی مانده است هم زنجیری با نیروهایی است که خارج از مرزهای ایران برای آگاهی بخشی در برابر رژیم جنسی ایران فعالیت می کنند وهمچنین پیوند زدن آن با دیگر جریانات رادیکال است. چنین فعالیتی امروز با همه دشواری های کنش سازمانی و بوروکراسی زائد آن به پیش می رود و هر چند ذره ذره اما امیدوارانه این مسیر توسط فعالین حقوق دگرباشان ایرانی دنبال می شود.

در این مقاله مایلیم به این پرسش بپردازم که مشخصات رژیم جنسی در ایران چیست؟ ورابطه هوموفوبیا را با بنیادگرایی اسلامی حاکم بر ایران مورد بررسی قرار دهم اگربخواهم به صورت چکیده به شرح این نوشتار بپردازم، به نظرم هوموفوبیای بنیادگرایان اسلامی ناشی از پیوندی است که میان تکنیک و دین برقرار شده است.ماهیت ایدئولوژی جنسی حاکم ، برحسب ایده تولید مثلی اش میل متکثر بیرون از سیاست دگرجنس گرایی انحصاری را سرکوب می کند. از جنبه ای دیگراین ایدئولوژی با پیوندی که بنیادگرایی و اراده به قدرت در مدرنیته برقرار کرده سرکوب میل دگرباشان را تشدید کرده است ودرواقع این امر سرکوبی دوجانبه را نصیب اقلیت های جنسی در ایران می کند. برای اثبات فرضیات مطرح شده ما شواهدی را در مورد رفتار هوموفوبیایی و نظام فکری بنیادگرایی اسلامی مطرح می سازیم و نقاط برخورد و ریشه های آن را بررسی می کنیم.

هر مسافری از غرب با مشاهده رفتار شبه همجنس خواهانه ایرانیان این ظن را می برد که گویا چنین رفتاری ناشی از میل همجنس گرایی است که در ایرانیان وجود دارد. بیش از این می توان تصور کرد که گویا در ایران میل همجنس گرا فضای آزادی برای تنفس دارد که در فضای جوامع مدرن غربی یافتنی نیست. این رفتار در قشر مذهبی که بخشی از آن حکومت دینی را در ایران برپا کرده نیز به خوبی مشاهده می شود. با وجود این رفتارهای هومواروتیک ، چه جای این هست که همجنس گرایی در ایران سرکوب و وجود آن مورد انکار قرار گیرد؟ این ابهام وقتی به چشم می آید که سه حکم شرعی تشیع برای همجنس گرایان را در نظر بگیریم؛ سوزاندن در آتش، پرت کردن از بلندی و خراب کردن دیوار بر سر متهم به همجنس گرایی.

تنها جدا کردن کنش های عاطفی و جنسی (لواط) برای حل این مسئله کارآمد نخواهد بود. آنچه در کنش بنیادگرایان اسلامی در ایران مشاهده می شود تنها تعقیب و مجازات کسانی که چنین کنشی دارند نیست. بنیادگرایی اسلامی به عنوان گرایشی که از ابزارها و آگاهی های مدرن برای نظارت و کنترل جامعه استفاده می کند از سلف سنتی خود که تنها بر کنش لواط متمرکز بود پیشرفته تر است و به شکل ظریف تری نشانه های میل جنسی را نشانه گذاری و تعقیب می کند. طرح نیروی انتظامی تحت عنوان «مبارزه با مفاسد اجتماعی» و گشت های موسوم به «گشت ارشاد» که معادلی برای پلیس اخلاقی در جوامع فاشیستی است نمونه های از تضاد بنیادگرایی اسلامی با نشانه های فرهنگی دگرباشان جنسی است که دیگر ارتباطی با کنش جنسی به عنوان لواط ویا اعمال به اصطلاح منحرفانه به قول آنان ندارد. در این پیوند نافرخته ی میان بنیادگرایی به عنوان دنباله ی اسلام فقاهتی با تکنیک و جامعه صنعتی وضعیتی دشوار برای میل جنسی همجنس گرایان وبه طورکلی تمام دگرباشان جنسی پدید آمده است که به طور خاص و بر حسب فهم بومی باید به آن پرداخت. دیدگاه های مدرن برای فهم این مسئله به کار می آید، اما مهمتر از آن فهم این وضعیت از درون ایران است. این مقاله تلاش می کند بر اساس این پیش آگاهی به توصیف وضعیت مذکور بپردازد که در آن تکنیک و ارزشها جامعه سرمایه داری به نفرت مذهبی از دگرباشان جنسی پیوند خورده است و نفرتی مضاعف را پدید آورده است.

در اینجا ما این دو پرسش را بررسی خواهیم کرد: ماهیت بنیادگرایی اسلامی در ایران به عنوان یک رژیم جنسی چیست و بر حسب این ماهیت چه رژیم جنسی ای در ایران مستقر است، و مسئله دیگر این است که چه راهکار سیاسی برای جنش دگرباشان جنسی در جهت مقابله با این رژیم جنسی می توان ارائه کرد؟

#### بنیادگرایی اسلامی و رژیم جنسی آن

بنیادگرایی دینی در مورد نوع اسلامی و به ویژه شیعی آن همچون بنیادگرایی اوانجلیکال از گرایش های احیاء دینی برخاسته است. اما برخلاف اندیشه بنیادگرایان دینی دیگر

## سیزده آبان ما: نماد آگاهی است! پرچم آزادی است!

مناسبت های تاریخی، یکی از پی دیگری فرا می رسند. بعضی از آن ها، یادآور مبارزه ای بی یاد ماندنی از جانب مردمند و بعضی دیگر، نشانه و نمادی از فریبکاری سیاسی یا دست آویزی خرافی از سوی حاکمان مستبدند. برای به صحنه آوردن جنبش مردم، جنبشی که بازتاب اعتراض کارگران و زحمتکشان حق طلب، زنان آزادیخواه، جوانان و دانشجویان نواندیش و دیگر قشرهای ستم‌دیده است، می توان و باید از مناسبت های نوع اول استفاده کرد. سیزده آبان یکی از این مناسبت هاست که می تواند یادمان بخشی از تاریخ معاصر کشور را به تریبونی برای اعلام آمال و خواسته های اساسی و مشترک میلیون ها توده تحت ستم و استثمار تبدیل کند.

سیزده آبان روز به خاک افتادن چند دانش آموز در سال پنجاه و هفت توسط رژیم سلطنتی است. در این روز حدود هفتصد دانش آموز که بعد از تعطیلی مدارس در ساعت یازده صبح قصد داشتند در اطراف دانشگاه تهران به مبارزات دانشجویان بپیوندند به رگبار بسته شدند. چنین بود که ۱۳ آبان، در جریان انقلاب و از سوی مردم به پاخاسته، روز دانش آموز نام گرفت. حاصل خونفشانی دانش آموزان همانند دیگر فداکاری های عظیم مردم ایران در جریان انقلاب ۵۷ به دست گروهی فریبکار و تشنه بهره کشی و غارت دزدیده شد. رژیم مستبد سلطنتی فرو افتاد اما جایش را رژیم استبداد اسلامی گرفت. چرخ اقتصاد وابسته ایران همچنان به سود سرمایه داری بزرگ و انحصارگر بوروکرات – کمپرادور چرخید. در سیاست، یک نظام خشن دینی جای استبداد پوسیده سلطنتی را گرفت اما سلسله مراتب قدرت همان که بود باقی ماند: یعنی اقلیتی استثمارگر در راس جامعه نشست و جایگاه محکوم و محروم برای اکثریت اهالی حفظ شد. فرهنگ کهنه مسلط بر جامعه، دستخوش تغییر شد: به این معنی که وزنه سنت و مذهب در این فرهنگ نسبت به جنبه

بورژوازی – امپریالیستی آن سنگین تر شد.

طی ۳۱ سال حیات جمهوری اسلامی بارها دیده ایم که حاکمان دست به دزدی یا تحریف مناسبت های تاریخی و یا شعارها و نمادهای مبارزاتی مردم زده اند. ۱۳ آبان نیز از این دزدی در امان نماند. شاید تفاوت ۱۳ آبان در آن باشد که سال بعد در همین روز، واقعه مهم دیگری اتفاق افتاد. این واقعه جدید که مُهر جمهوری اسلامی را بر خود داشت، مفهوم مردمی سیزدهم آبان به مثابه روز دانش آموز را کنار زد و عنوان فریبکارانه “روز مبارزه با استکبار جهانی” را به آن چسباند. امروز دیگر برای بسیاری در ایران و دنیا روشن شده که سر کار آمدن رژیم اسلامی در پی سازش پنهانی ائتلاف گروهی مترج و ضدانقلابی با قدرت های بزرگ غرب انجام شد. آمریکا و اروپا به قدرت گرفتن ملاها رضایت دادند تا از رادیکال شدن بیشتر جنبش توده های مردم، پایه گرفتن نیروهای کوچک اما موثر کمونیست و انقلابی، و ادامه بی ثباتی اوضاع ایران بکاهند. چرا که ادامه آن وضع، کل منطقه خاورمیانه را تحت تاثیر قرار می داد، منافع درازمدتشان را به خطر می انداخت و می توانست به سود رقیب جهان آن روزشان یعنی بلوک امپریالیستی شوروی تمام شود.

اما آتش شور انقلابی مردم ایران با ایجاد رژیم اسلامی خاموش نشد. کارگران و زحمتکشان، زنان، مردم ملل تحت ستم، با خواست و توقع آزادی و رهایی و بهروزی هنوز در میدان بودند و حق خود را می خواستند. جنبش ها و تشکل های مردمی به گرد این خواسته ها سازمان و گسترش می یافت. اعتصاب ها و تحصن ها و مبارزات سیاسی و در برخی مناطق مبارزات مسلحانه جریان داشت. رژیم اسلامی راهی جز سرکوب خونین مردم و استفاده از حربه فریبکاری و جهل و تفرقه مذهبی نداشت.

از سوی دیگر، ماه عسل جمهوری اسلامی و آمریکا – اروپا هم نمی توانست زیاد ادامه پیدا کند و نکرد. چرا که آمریکا در پی این بود که رژیم نوبنیاد اسلامی را آن طور که منافع همه جانبه اش ایجاب می کند، شکل دهد. ترمیم ساختار وابسته اقتصادی و سیاسی و نظامی که زیر ضربات انقلاب مردم آسیب دیده بود باید به سرعت و مطابق منافع منطقه ای آمریکا انجام می شد. نیازها و تدابیر آمریکا، ائتلاف

خیابان آزادی، تهران

خیابان صورت دادند را نیز بدهند؛ سوم: این قبیل افراد و به نمایندگی از طرف نظام اسلامی، اهداف سیاسی خاصی از طرح این مسئله دارند که به کار «جنگ جناحین» می آید.

موسوی در پشت خمینی و دفاع از ارزش های اسلامی دهه ی ۶۰ سنگر گرفته و خود را میراث دار آن می‌داند. همزمان بنا به مصلحت از حق و حقوق مردم و آزادی سخن می گوید. جناح غالب این پارادوکس را افشا کرده و می خواهد خود را وارث این ماترک معرفی کرده و بگوید این موسوی است که از خط خارج شده، و فاجعه‌ی کشتار زندانیان سیاسی و تأیید موسوی را به منظور پیشبرد اختلافات شان رو می‌کند. هر دو جناح حاکمیت مصرانه یکدیگر را متهم به این می‌کنند که از ارزش های خمینی و اسلام ناب دور شده‌اند. این پافشاری هیچ ربطی به خواسته های مردم ندارد و ذره ای عدالت خواهی در آن موجود نیست. اینها بجان هم افتاده اند و هر نمود و نمادی را دستمایه‌ی جنگ درونی شان قرار می دهند.

گفته می شود که موسوی از ترسش در این مورد حرفی نمی‌زند. این اظهاریه شدت نادرست است. موسوی پایبند ارزش های اسلامی است که طبق این ارزش ها مخالفین و کفار مهدورالدم هستند. او هیچگاه فراموش نمی‌کند که در بیانیه های کتبی یا ماهواره ای اش اعتقاد عمیق خود را به خمینی (یعنی کسی که بنا بر حکم او فاجعه کشتار زندانیان سیاسی صورت گرفت) و به اسلام ناب محمدی اعلام کند. او حتی شعارهای انحرافی ای مانند «جمهوری ایرانی» را بر نمی‌تابد و یکسره اعلام می‌کند «جمهوری اسلامی نه یک کلام بیش نه یک کلام کم» و مردم را بخاطر طرح شعارهای دیگر مورد انتقاد قرار می دهد. بنابراین آنانی که دچار این خیالات شده‌اند که سکوت موسوی صرفا از سر ترس است باید پندارهای واهی را بدور ریخته و از سطح به عمق بروند. در ثانی برخی هواداران سرشناس موسوی (یا موج سبز) در خارج کشور که دلیلی برای ترسیدن ندارند چرا جنایت های دهه ۶۰ را با اما و اگر و یا با انتقاد از خودهای آبکی لاپوشانی می‌کنند؟

عطالله مهاجرانی می گوید: «همه ما در برابر کشتار جوانان در سال ۱۳۶۷ ساکت ماندیم. گمان میکردیم شرایط جنگ و تهدید خارجی می تواند مجوزی برای چنان جوان کشی باشد، که در تاریخ ما کمتر نظیری برای آن می‌توان یافت…» (برگرفته از مطلبی از مهاجرانی تحت عنوان «ای آتش فروخته در بیشه اندیشه ها…».) سوال اینست: مسئولیت شما آقای مهاجرانی در قبال این «جوان کشی» چیست؟ سکوت و البته تأیید شما و همفکران تان که در دوره هایی بالاترین موقعیت های سیاسی و امنیتی را داشتید به چه معناست؟ به هیچ تریبیتی نمی توان از زیر بار این سوال شانه خالی کرد و خود را به این دلخوش کرد و یا فریب داد که گویا اعتراض خود را کرده اید و به این ترتیب مانند دوره ای که جناح شما در حاکمیت بود و قتل های زنجیره ای دگراندیشان را با چند نق و نوق ماستمالی و لوٹ کردید اکنون نیز چنین کنید. حداقل بیش از بیست

حکومتی جدید ایران را زیر فشار قرار داده بود و آن را تغییر شکل می داد. بعضی نهادها و سیاست هایش می باید تضعیف می شدند، و بعضی دیگر باید رو می آمدند و تقویت می شدند. رژیم اسلامی باید شکل و شمایل یک دولت بورژوا دلال و تحت سلطه را به خود می گرفت.

زیر این فشار دوگانه از پایین و بالا بر جمهوری اسلامی بود که سفارت آمریکا در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به وسیله جمعی از حزب الهی های دانشگاه های کشور اشغال شد و کلیه کارکنانش گروگان گرفته شدند. خمینی و همدستانش در راس جمهوری اسلامی، شرکت در این قمار مخاطره آمیز را به جان خریدند تا سلطه سیاسی و ایدئولوژیک خود بر جامعه را محکم کنند. آن ها شرایط جدید را وسیله فریب و بسیج توده ها و سرکوب نیروهای مخالف و انقلابی و جنبش های حق طلبانه انقلابی، و کنار زدن رقیبانش درون دستگاه دولتی کردند. نتیجه نهایی این قمار، پذیرش زبونانه مفاد قرارداد الجزایر از سوی رژیم اسلامی و آزاد کردن گروگان های آمریکایی بود. در عین حال، رژیم در عرصه داخلی از اشغال سفارت سود زیادی برد. مخالفان خود را نزد توده های ناآگاه، به عنوان مامور و مزدور آمریکا معرفی کرد. جنبش های انقلابی و اعتراضی کارگری و دهقانی، زنان و ملل ستم‌دیده را ستون پنجم بیگانه جلوه داد. قدرت رقیبان ملی – مذهبی خمینی را در دستگاه حکومتی به طور جدی کاهش داد. به شکرانه همه این ها و برای ادامه فریبکاری به اصطلاح “ضد امپریالیستی”، ۱۳ آبان به یک مناسبت مهم در جمهوری اسلامی تبدیل شد: به فرصتی برای سخنرانی های کلیشه ای مقامات حکومتی علیه آمریکا و غرب، احتمالا کمی قبل یا بعد از اینکه امضایشان زیر قراردادهای اسارت بار نفتی و گازی، تجاری و نظامی – امنیتی با این یا آن قدرت امپریالیستی نقش ببندد! به میدانی برای به صف کردن مشتی عربده کش خشک مغز و نشئه خرافات مذهبی در خیابان ها.

اما امسال بعد از سال ها قرار است که ۱۳ آبان متفاوتی برگزار شود. قرار است که مردم، این مناسبت ربوده شده و تحریف شده را دوباره از آن خود کنند. امسال ۱۳ آبان بر متن خیزش توده های مردمی که از استثمار و ستم ۳۱ ساله رژیم اسلامی به حد انفجار رسیده اند برگزار می

آبان

و خرده ای سال است که بازماندگان کشتار دهه ی ۶۰ به هر طریقی سعی کرده اند تا این بی عدالتی ها را بگوش مردم برسانند و دادخواهی کنند. خاوران شاهد زنده این ماجراست بعلاوه ی دهها و دهها گزارش و خاطره‌نویسی که مستندات تکان دهنده ی این فجایع بوده اند. براستی این سوال به حقی است که آیا مسئولیت کسانی که عزیزان ما را به دار کشیدند یا فرمان آتش را دادند بیش از کسانی است که در موقعیت های بالای سیاسی و امنیتی، آمرین چنین فجایعی بوده اند؟ ما چنین فکر نمی کنیم.

بنابراین هر کسی که می خواهد در این مورد حرف بزند یا انتقاد از خود کند باید تا ته داستان برود؛ باید همه ی مستنداتی که بنا بر موقعیت بالای حکومتی اش می داند و در دست دارد را در اختیار افکار عمومی بگذارد؛ ومسلما هرکس بخواهد تا ته داستان برود چاره ای ندارد بجز اینکه به انکار دولت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و کل حاکمیت ضدمردمی آن برسد. چرا که ساختار ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی چنین دولتی مسبب همه ی این بی عدالتی و حق کشی ها بوده است.

اما از همه منزر کننده تر اظهارنظر ابن الوقت هایی مانند ابراهیم نبوی است که امروز در نشئه «جنبش سبز» خود را در مقام رهبر مردم دیده و از هیچ دورویی فروگذار نیستند. نبوی در وبلاگ خود چنین اظهار نظر می کند: «آنچه مهم است این است که موضوعی با این اهمیت در حافظه ملی مردمی که در ایران زندگی می کنند، یا نسلی که امروز در ایران زندگی می کنند، اهمیت خودش را از دست داده است… در این میان بازی رقابت سیاسی بر سر هیچ و پوچ در جریان است.»

اینان زمانی بکلی منکر آگاهی خود از این کشتار بودند و امروز که ناچار به اعلام موضعند حکم بر «بی‌اهمیت» بودن چنین فجایعی می دهند. اینها تاریخ را تحریف می کنند و در واقع خواستار تیره ی عاملین و آمرین این جنایت ها می شوند؛ می‌دانند که بازگشایی کامل پرونده های مربوط به این قتل عام پای کلیت جمهوری اسلامی را بمیان می کشد و و وظیفه ی اینان بعنوان مدافعین همین نظام ممانعت از این امر است.

اما همه ی این تکاپوها و شالارتان بازی ها نشان از آن دارد که چیزی در این کشور بهم ریخته و پاسخ می طلبد. اگرچه هنوز حتی در طرح صورت مسئله کمبود بسیار است. اینکه چه اتفاقی افتاد، چرا بهترین دختران و پسران این کشور که آمالشان بجزر رهایی مردم نبود به جوخه های مرگ روانه شدند، چرا در عرض چند ثانیه حکم مرگ آنها صادر شد، چرا بسیاری از آنان در زیر شکنجه جان عزیز خود را از دست دادند، چرا هیچ وکیل شرافتمند و بی طرفی نداشتند تا اقامه ی دعوی کنند، چرا به آنان پیش از مرگ و توسط پاسداران این نظام تجاوز شد تا روانه «بهشت» نشوند، چرا آنان را در گورهای جمعی یا گورستان های بی نام و نشان دفن کردند و حق بزرگداشت را به خانواده ها ندادند، چرا به مدت سی سال حرف زدن در مورد این جنایت ها را ممنوع کردند و بیشترین آزار و اذیت را به خانواده ها روا داشتند، چرا سالها جمهوری اسلامی با هر

شود. ۱۳ آبان می تواند و باید فرصتی باشد برای تشدید مبارزه علیه حاکمان کودتاگر که خون تازه نداها و سهراب ها و ترانه ها بر دستانشان می درخشد و داغ ننگ شکنجه و کشتار ۳۱ ساله مردم را بر پیشانی دارند. ۱۳ آبان روز اعلام انزجار عمومی از باند مذهبی – نظامی – امنیتی ـ کلان سرمایه داران دیکتاتور است. روز کسانی است که جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند، نه یک کلمه بیش نه یک کلمه کم! کسانی که فریب جناح های مختلف رژیم استبداد مذهبی را نخورده اند و نخواهند خورد. کسانی که می خواهند در صف اول مبارزه علیه نظام بیدادگر سرمایه داری و اربابان و حامیان امپریالیستش بایستند. کسانی که چشم امید به امامزاده موسوی و کروبوی و دیگر چهره های “موج سبز” نبسته اند و نسبت به سابقه جنایت و غارت، سیاست فلج کننده کنونی و اهداف ضد مردمی این جناح از رژیم سراپا ارتجاعی آگاهند.

۱۳ آبان امسال می تواند و می باید میدانی باشد برای اعلام افق ها و دورنماهای نوین و متفاوت از جنایت و نکبت و فریبکاری جمهوری اسلامی. میدانی برای اعلام خواسته ها و شعارهای متفاوت و پیشرو که آینده ای روشن و آزاد از ستم طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی را به ده ها میلیون زن و مرد نوید دهد. ۱۳ آبان می تواند و می باید صحنه ای باشد برای ابراز وجود کارگران و زنان و جوانان و روشنفکران آگاه و حق طلب؛ ابراز وجود کمونیسم و انقلابی اندیشی و آزادیخواهی.

جمهوری اسلامی نمی‌خوایم نمی‌خوایم!
دین از دولت جدا باد!
ما زن و مرد جنگیم!جنگ تا بجنگیم!
اعتیاد، گرانی، تورم و بیکاری: جمهوری اسلامی!
کارگر، معلم، دانشجو: اتحاد! اتحاد!
حجاب اجباری: نشانه بردگی!
فقر، گرانی، فساد: با حذف یارانه ها!
مرگ بر دشمن علم و خرد! مرگ بر دشمن نسل جوان!
کارخانه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، نبرد تا پیروزی!
“جمعی از فعالین کارگری” (JAFK)
۱۱ آبان ۱۳۸۸

جناح و طیفش این واقعیت و وجود هزاران زندانی سیاسی و شکنجه واعدام آنان را مخفی نگه داشت، چرا حتی درون زندان و انفرادی ها سعی کردند وجود انقلابیون و بلایی

که سر آنان آوردند را انکار کنند، چرا در طی این همه سال خانواده ها را بارها به بازجویی بردند و تحت فشار قرار دادند که به خاوران نروند و اخیرا نیز دوباره آنها را احضار کرده و در مورد فرزندان شان که بیست و خرده ای سال قبل کشته شده اند پرس و جو می کنند؟ و هزاران چرای دیگر.

شکی نداشته باشید که به مانند تمام سالهای گذشته به هر طریقی که بتوانیم ابعاد این فاجعه و چرایی آن را به میان مردم خواهیم برد و آنرا تبدیل به آگاهی عمومی خواهیم کرد. مطمئن باشید وجدان‌های آگاه و بیدار هرگز اجازه تکرار تاریخ را نخواهند داد.

علاوه براین همچنان بر تمامی خواسته‌های قبلی خود پای می‌فشریم و از تمامی مردم آزاده‌ی جهان و ایران، بخصوص خانواده‌هایی که در جریانات اخیر مورد ظلم و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند می‌خواهیم که با ما همراه شوند تا با هم این درد مشترک را فریاد کرده و همگام و همراه با هم مطالبات و خواست‌های خود را تا به نتیجه پی‌بگیریم.

- پی گرد و محاکمه‌ی مسببین کشتارهای دهه‌ی شصت، به ویژه اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷ و سرکوب، کشتار، شکنجه و تجاوزات حوادث اخیر
- اعلام اسامی دفن شدگان دهه‌ی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامی کشته‌شدگان و زندانیان وقایع اخیر
- آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی
- الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هر عنوانی
- دریافت کیفرخواست محکومین سیاسی و اعدام شدگان در طی این سی سال و افشای علت اعدام آنان
- دریافت وصیت‌نامه اعدام شدگان
- به رسمیت شناختن محل دفن اعدام شدگان سی‌سال حاکمیت اسلامی در تهران و شهرستان‌ها و تحویل بدون قید و شرط کشته شدگان حوادث اخیر به خانواده‌ها و اجازه‌ی برگزاری مراسم در منازل و یا سر خاک این کشته شدگان
- اجازه‌ی گذاشتن سنگ بر قبر کشته شدگان
- پیگرد و محاکمه‌ی آمرین و عاملین کسانی که اقدام به تخریب خاوران و گورستان‌های مشابه در سایر نقاط ایران کرده و به آزار خانواده‌ها درطی این سال‌ها پرداخته‌اند،
- بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده‌ها و متوقف کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی واقتصادی در مورد آنان… و
- پذیرش و حفظ گورستان خاوران و گورستان‌ها و یا قبرهای مشابه در سایر نقاط کشور به عنوان سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین‌المللی
- آبان

## مرگ بر دیکتاتور!

(گزارش نشریه بذر از تظاهرات ۱۳ آبان)
با دوستان تصمیم گرفتیم طرف سفارت آمریکا که محل تجمع نیروهای دولتی بود نریم. در خیابان های اصلی و فرعی مرکز شهر تجمع های مختلف مردمی زیاد بود و ما به همین نقاط رفتیم. از ساعت ۱۱ و نیم صبح در فاصله میان چهار راه انقلاب تا میدان ولیعصر به بالا و فرعی های آن درگیری و جنگ و گریز شدید شد. گروه های مردمی در دسته های سی، چهل، پنجاه و ... نفره و بیشتر با شعار «مرگ بر دیکتاتور» شکل می گرفت و به سمت نیروهای سرکوب هجوم می برد و همراه با حمله آنها به فرعی ها عقب نشینی می کرد و دوباره پس از مدتی این کار تکرار می شد. بسیاری مغازه ها بسته بود و بعضی از آنها مردم را داخل مغازه کرده و درها را می بستند. در جایی صاحبخانه ای ما را پناه داد و بچه ها با تیرکمان از دریچه ای، بسیجی ها را هدف قرار می دادند. می گفتند در همه این چند ماه این کار را کرده اند. در جایی ساکنین مجتمع های بلند از پشت بام قوطی و سنگ و آشغال بر سر نیروهای سرکوب می ریختند. یک بسیجی در گوشه ای با دوربین پیشرفته در حال عکس گرفتن از این صحنه ها بود. مرد میانسالی به مردم هشدار می داد که صورت های خود را بپوشانند و تغییر محل بدهند. او می گفت فردا اطلاعاتی ها با این تصاویر به در خانه ها می آیند و مردم را دستگیر می کنند و می گفت تا بحال عده ای اینطوری گرفتار شده اند و کسی هم نمی داند چه بسرشان آمده است؛ و باید درعین مبارزه احتیاط های لازم را کرد.

در یکی از فرعی ها با گروهی برخورد کردیم که از میدان ۷ تیر می آمدند. یکی گوشش پاره بود، دیگری سر و صورتش خونی بود و آن یکی باطوم خورده بود. اما خندان و سرخوش برای اقدام بدعی نقشه می ریختند. اخبار ۷ تیر را به مردم می دادند و می گفتند تیراندازی واقعی، و نه هوایی و مشقی، شده است. می گفتند سه تا از لباس شخصی ها در گوشه ای گیر افتادند و مردم از خجالتشان در آمدند و مدارک شناسایی شان نیز ضبط شد. برخی دخترها حتی در لباس پوشیدن آرایش جنگی داشتند. بدون مانتو و با شلوار چند جیبه خاکی رنگ و تی شرت و کفشهای مخصوص دو. مانند ماههای قبل، حضور و رادیکالیسم زنان و دختران بسیار چشمگیر بود.

حدود ساعت یک در خیابان ولیعصر (از میدان به بالا) تا مطهری درگیری های سختی صورت گرفت. در مقاطعی مردم موفق می شدند نیروهای سرکوب را عقب رانده یا

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

قسمت چهاردهم

ورود فراریان کیف به زوریخ نه تنها باعث شادمانی در محفل ما شد بلکه شوری در بین سوئیسی ها به وجود آورد. روزنامه ها آن را به صورت فرار شجاعانه مهیبانه انقلابیون روسی از زندان تزار تشریح کردند. خبرنگاران نه تنها دست از سرشان بر نمی داشتند بلکه حتی مرتب به دنبال ما هم بودند و التماس کنان می خواستند که قضیه فرار را برای آنها مفصل تر شرح دهیم.

تمام جمع همراه با کیفی ها به دور آکسلردها حلقه زده بودند. ورا زاسولجیج آن زمان در لندن زندگی می کرد و در هئیت تحریریه ایسکرا کار می کرد. پلخانف که مسکن دائمی اش ژنو بود اغلب به خاطر ملاقات و گفتگو با «کارگران عملی» روسی (اسمی که برای مشخص شدن از سایر رفقایى که در خارج زندگی می کردند به ما داده بودند) به زوریخ می آمد. او راجع به کوچک ترین جزئیات کار در روسیه از ما سؤال می کرد. مثلا در گفتگویی با من سؤال کرد که ما چطور اعلامیه ها را پخش می کنیم؟آیا هرگز برای ما اتفاق نیافتاده که از حمام عمومی برای این مقصود استفاده کنیم؟ این شیوه پخش اعلامیه به نظر آن قدرها عاقلانه نبود به خاطر این که اگر کسی متوجه می شد و برای لباس ها هایشوی به راه می انداخت ما دزد به نظر می رسیدیم و دستگیر می شدیم ولی چیزی که باعث تعجبم شد این بود که چطور مرد بزرگی همچون پلخانف که همواره با مسائل حزب به صورت یک کل مشغول

**حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تدوام و ارتقای انتشار خیابان**

|                                     |                  |
|-------------------------------------|------------------|
| نام بانک در سوئد                    | Nordea           |
| نام دارنده حساب                     | Jens-Hugo Nyberg |
| account number: 155 69 28-8 SEK     |                  |
| IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288 |                  |
| BIC-Cod (SWIFT-address): NDEASESS   |                  |

پراکنده کنند و در این زمان ها همه از پیاده رو یا فرعی ها به وسط خیابان اصلی می آمدند و راهپیمایی می کردند. باز هم بیشترین شعاری که داده می شد «مرگ بر دیکتاتور» بود. در یک جنگ و گریز به خیابان فلسطین شمالی وارد شدیم. خیابان ابتدا خلوت بود. اما یکدفعه صف بزرگی از مردم که بطور منظم راهپیمایی می کردند و برخی پوستر بزرگ موسوی را در دست داشتند وارد خیابان شدند. دختری بر دوش پسری نشسته بود و مرتبا شعار «خامنه ای قاتله، ولایتش باطله» را سر می داد و از جمعیت می خواست آنها تکرار کنند. در و دیوار خیابان پر بود از شعار «مرگ بر خامنه ای». برای مدت ۱۰ دقیقه این راهپیمایی ادامه داشت و همه جور شعاری بگوش می رسید. از «یا حسین میر حسین» تا «ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم» تا «نه شرقی، نه غربی، دولت سبز ملی» و …

وارد بلوار کشاورز شدیم. چشمانمان از گاز اشک آور می سوخت. صفوف مردم گاه منظم و گاه پراکنده در دو سوی خیابان حرکت می کرد. دوباره به سمت میدان ولیعصر رفتیم که با هجوم وحشیانه شخصی پوش های موتور سوار و پیاده نظام رژیم مواجه شدیم و عقب نشستیم. شاهد دعوا و بگو مگوی بین همین نیروها بودیم که هر یک می خواست از خود سلب مسئولیت کند و آن یکی را به صف جلو بفرستد و علیه یکدیگر حرف می زدند.

ساعت دو نیم که مقداری از تلاطم اوضاع کاسته شد تصمیم گرفتیم از فرصت استفاده کرده و به طرف پائین چهار راه انقلاب و اطراف خیابان جمهوری بریم و مشاهداتی داشته باشیم. با اتوبوس رفتیم. داخل اتوبوس مردم در حال گپ و گفتگو بودند. بعضی که در مبارزه شرکت داشتند، دیده ها و شنیده هایشان را نقل می کردند. بعضی ابراز تأسف می کردند که نتوانستند شرکت کنند چون شاغل هستند و به آنها ابلاغ شده بود که در صورت غیبت در این روز از کار اخراج خواهند شد و می گفتند «کاش ۱۳ آبان امسال به جمعه افتاده بود». برخی هم مثل روال همه جا آیه یاس می خواندند و مردم را دعوت می کردند که سرشان در کار خودشان باشد. یکی از موعظه کننده ها می گفت: «چه فایده؟ کشته می شین و آب هم از آب تکان نمی خوره» و دیگری جواب می داد: «بدبخت انگار متوجه نیستی که سی ساله داریم هر روز می میریم. حالا که تصمیم گرفتیم دیگه نمیریم ما را از مرگ می ترسانی؟» از همه دیدنی تر چهره برخی مردهای حزب الله و یا زنان چادر چاقچوری بود که خاموش نشستند بودند و با چشمانی از حدقه در آمده مردم را نظاره می کردند. یکی یواشکی پوستر خامنه ای را زیر صندلی پنهان کرد تا مردم ندانند او کجا بوده است.

بود وقت دارد که راجع به جزئیات فنی کار حزبی روزانه فکر کند.

در حدود اواخر تابستان جمع زوریخی کم کم شروع به تحلیل رفتن کرد اولین کسی که رفت بوریس (نوسکف) بود او به عنوان عضوی از کمیته تشکیلاتی برای به کار انداختن کنگره دوم حزب به دفتر هئیت تحریریه ایسکرا فرا خوانده شد. ما همگی به این رفیق مان که به لندن می رفت و شخصا لنین را ملاقات می نمود رشک می بردیم . ولی به خاطر بوریس که می رفت تا تاریخ حزب (اسمی که بینمان مصطلح بود) را بسازد خوشحال بودیم. او می رفت تا در حاضر کردن کنگره ای نقش بازی نماید که می بایست همه انحرافات ایپورتونیستی در صفوف ما مثل « امر کارگران» را تصفیه کرده و یک حزب مارکسیستی ارتدکس منطبق با نقشه ایسکرا به وجود آورد.

برای لحظه ای شک نداشتیم که جنبش ایسکرا در کنگره پیروز خواهد شد زیرا عملا تمام تشکیلات های مراکز صنعتی مهم روسیه را تسخیر کرده بود. فقط چند سازمان به سمت اکونومیست ها و امر کارگران کشش داشتند یکی از حامیان «امر کارگران» و اکونومیست ها کمیته ورنز بود. پنهانی گفته شده بود که این کمیته مرکب از یک عضو یک دختر جوان (خواهر اکیموف) ماخنف رهبر جنبش « امر کارگران » است. در آن زمان به خواب هم نمی دیدم که حزب ایسکرا خود به دو گروه منشویک ها و بلشویک ها تقسیم شود (بعدا آنها را « م »ها و « ب »ها نامیدیم . اگرچه شایعاتی به ما می رسید که جریئات در دفتر ایسکرا به آرامی به پیش نمی روند و این که لنین و پلخانف بعضی اوقات مشاجره می کردند ولی ما هرگز به این شایعات توجه نمی کردیم. به خصوص این که اغلب از آکسلرد ها می شنیدیم که می گفتند «جورجی (پلخانف) به خاطر ضعف سلامتش دمدمی مزاج است و کنار آمدن با بطروف(و.ای.لنین)هم کار مشکلی است.»

بعد از بوریس من و یک رفیق دیگر به نام ورا کوژوینکوکوا تصمیم گرفتیم که برویم. او برای رفتن به مسکو تعیین شد و من برای جامه عمل پوشاندن به آرزوهای بوریس و عمو برای برقرار کردن مجدد ارتباط با پاروسلاول کوستروما و ایوانوا فونزنسنسک . هر دوی ما شروع به آماده کردن خود برای این مسافرت نمودیم. هم ورا و هم من دفترچه هایمان پر از آدرس و حروف رمز بود که می بایست در حافظه حفظ شوند. نمی توانستیم حتی یک مدرک هم همراه خود ببریم چون اگر گرفتار می شدیم ممکن بود که رفقایمان به خطر افتند.

هرگز فراموش نمی کنم که چگونه مثل یک جفت دختر مدرسه ای قدم می زدیم و به طور جدی به خاطر می

در آندسته از خیابان های پایین که ما رفتیم متأسفانه جنب و جوش چندانی بچشم نمی خورد. گرچه مردم و مغازه دارها در مورد اتفاقاتی که رخ داده بود حرف می زدند و خیر رد و بدل می کردند.

حدود ساعت ۴ دوباره به میدان ولیعصر و کریمخان برگشتیم. خبر گوش به گوش رسیده بود که بعد از ساعت ۴ اعتراضات شدت خواهد گرفت. تا ساعت ۶ و نیم در آن حوالی چرخیدیم. درگیری و اعتراضات بصورت پراکنده ادامه داشت اما بشدت صبح نبود. لاقل در محدوده هایی که ما حضور داشتیم.

اخبار شب سیمای دروغ گوی جمهوری اسلامی از حضور دشمن شکن و گسترده مردم همیشه در صحنه گزارش داد. اما با همه موتنازهایی که کرده بودند صحنه ها نه گسترده بود و نه دشمن شکن. با اینکه حکومت نیروهای زیادی را بسیج کرده و علاوه بر پایه هایش، عده ای را با زور و تهدید از مدارس و ادارات دولتی به خیابان آورده بود، اما تعداد جمعیت تظاهر کننده مخالف حکومت بیشتر بود.

مردم اخبار مبارزات در شهرستان ها، بخصوص در حول و حوش دانشگاهها و خوابگاهها، را به یکدیگر می دادند. ۱۳ آبان امسال با بقیه سالها فرق داشت. آنانی که شاهد ۱۳ آبان تاریخی سال ۱۳۵۷ بوده اند می گفتند از نقطه نظر مبارزه مردم علیه حکومت، یادآور آن ۱۳ آبان بوده است. اما به نسبت آن سال تعداد شرکت کنندگان دانش آموز کمتر بود. حکومتی ها از چندی قبل تدارک گسترده ای دیده بودند که شرکت دانش آموزان در اینروز کنترل شده باشد. از مدارس دولتی با تهدید و ارعاب عده ای را آورده بودند و در مدارس غیر دولتی اعلام شده بود که غیبت در اینروز موجه نخواهد بود. با این وجود گروههای کوچک دانش آموزان ۱۵ – ۱۶ ساله مشاهده می شد که در کنار هم پر شور و شاداب حرکت کرده و در کوله پشتی هایشان سنگ و دیگر ابزار مورد نیاز برای درگیری را حمل می کردند.

امروز از زاویه مقایسه ای با مبارزه قبلی، یعنی روز قدس، تفاوت هایی داشت. با وجود حجم بزرگ تبلیغات سبز و اعلامیه پراکنی های موسوی و کروی، اما نسبت به روز قدس کمتر تحت کنترل آنها قرار داشت. اینرا هم در رادیکالیسم بیشتر امروز می توان مشاهده کرد، هم در شعارهایی که بیشتر ادا می شد و هم در نوع سرکوب وحشیانه و گسترده تری که امروز حکومت به پیش برد.

حال مردم برای روز ۱۶ آذر تدارک می بینند.

و آخر اینکه نشد این گزارش را در شب ۱۳ آبان بفرستیم. امان از دست اینترنت و یاهو و http و این چیزا. هنوز در بخش هایی از شهر «دسترسی امکان پذیر نمی باشد».

سپاردیم : کوستروما نیزناپادبریا، خانه فیلیتوف ماریا استپانواوا. کلمات رمز ما چلچله های بهار آینده ایم یا مسکو زیوودرگا ولادمیرو دالکوروکووسکایا داروخانه، داروگر، فرد عامی. کلمات رمز من به وسیله ی پرندگان آوازخوان پیش شما فرستاده شده ام جواب خوش آمدی همه ی این ها می بایست با علاقه آموخته می شدند به طوری که برای نیزتاپادبریا در پاروسلاول به جای کوستروما نگردیم. علاوه بر این کار تتوریک در فکر این بودیم که موهایمان را رنگ کنیم. ولی این کار آخری اصلا موفقیت آمیز نبود ورا موی بور خود را سیاه براق کرد ولی از آن جایی که بقیه صورتش نشان دهنده ی بوری او بود مجبور شد که رنگ را بشوید بعد از او من دیگر تصمیم گرفتم که موهایم را رنگ نکنم.

برای عبور از مرز گذرنامه ی یک هنرپیشه ی اتریشی به نام هدویک ناووتسنی به من داده شده بود. لازم بود که یک کت پائیزی شیک یک کلاه و یک چتر ابریشمی بخرم تا به شکل یک خانم واقعی در بیایم. در آستر کتم یک تیکه پارچه کتانی دوختم که روی آن مطالب یک اعلامیه ی را که از دفتر ایسکرا برایم فرستاده شده بود نوشته بودم. این اعلامیه که گفته می شد توسط لنین نوشته شده است می بایست در سنت پترزبورگ چاپ شده و به سراسر روسیه فرستاده می شد. اگرچه قبل از ترک زوریخ این اعلامیه را خودم روی یک تیکه پارچه کتانی نوشتم ولی متاسفانه نمی توانم مطالب آن را به خاطر بیاورم.

گذشتتم از مرز بدون ماجرا نبود. به دلیلی پلیس مرزی تصمیم گرفت که هدویک ناووتنی این هنرپیشه ی اتریشی را بگردد. از من خواسته شد که به دفتر پلیس بروم جایی که زنی که می بایست مرا بگردد منتظرم بود. از این مسئله بسیار ناراحت شدم که چرا کت شیک من بر خلاف ظاهرش آن قدر ها معصوم به نظر نمی آمد . زن پلیس از من خواست که کاملا لخت شوم حتی موهایم را باز کنم که ببیند آیا چیزی در آنها پنهان کرده بودم یا نه. ولی به کتم که پشت یک صندلی آویزان بود توجهی نکرد. البته او چیزی نیافت و این موضوع را هم به گمرک اطلاع داد.

به قدری خوشحال شده بودم که چتر زیبای خارجی خود را که فکر می کردم ظاهر آراسته ام را تکمیل می کند فراموش کرده و جا گذاشتم. از دست دادن آن به قدری پریشانم کرد که حتی به فکر بازگشت به اداره پلیس افتادم ولی جرات نداشتم که دوباره به آنجا بروم چون از حد گناهم بااطلاع بودم . در کمال تاسف آن شئی مکمل آرایشم را نزد آنها به جا نهادم. ادامه دارد …

چقدر صدا با خودم دارم
چقدر صورت
و این همه پا که می آیند و می روند !
اندازه ی پا ها هیچ یادم نیست
رنگ کفش ها اما چرا .

قهوه ای سیاه
کتانی سفید
صورتی ؛
آه …
حالا یادم می آید ،
آن « دانلوپ » های چینی سفید ؛ سفیدآبی را
که گاهی کمیاب می شدند بسکه –
در ایام نوروز
به فروش می رفتند .

\*\*\*

کاپشن های ماشی رنگ امریکائی را یادت هست ؟
می دانی که فرق نمی کرد ،
زنانه \_ مردانه نداشت
همه مان می پوشیدیم
و شاید گاهی هم فکر می کردیم ؛
چه خوب که جیب هاشان این همه جا دار است !

« خنده دار است امروز »
این را تو نوشته بودی !
و من هیچ واکنشی از این گفته ی تو اگر نداشته باشم،
نمی دانم کار درستی کرده ام یا نه ؟
اما فکر می کنم این جمله ی تو « خنده دار است امروز »
بی آن که بخواهم از تو رنجیده باشم ؛
می تواند آزاردهنده ومשמئز کننده باشد .

آدم هائی که آن کاپشن ها را می پوشیدند ،
خُب الان خیلی هاشان نیستند ،
خیلی هاشان را
می دانیم چه شدند !
هنوز هم کاپوس های من اند ؛ رفتار هاشان
هنوز می تواند تنهائی درازم را پر کند …
وقتی یکهو درخین خواندن کتاب بر صفحه ظاهر می شوند
ومن توالی کلمات را از دست می دهم ؛
تکه تکه می خوانم –
مکت های طولانی می کنم
و گاهی نیز شده است که وقتی به چشمی خیره شده ام تمام صفحه را فقط چشم دیده ام !

کفش ها و پاها و راه ها که رفته و نارفته گم شدند ،
اندازه ها که حالا باید تغییر کرده باشند
و راه ها که باید هریک احتمالا به جایی ختم شده باشند
و من که نمی دانم چرا هنوز برایم پایانی نیست !

کتاب ها شَر من بودند
صاحبان کفش ها شَر شما
من کتاب ها را خواندم و چال کردم
شما صاحبان کفش ها را نشناختید و کشتید
من می دانم کتاب ها را کجا چال کردم
شما بگوئید کفش ها را کجا چال کردید ؟

کفش ها و پا ها و راه ها ،
رفته و نا رفته هنوز هم هستند
و من هنوزهم براین باورم
که مقصد هست اگر چه راه نباشد !

اما دربخ ؛
« سایه ی عزیز ی وانپاده ام
تا میان سایه های دیگر گم شود » \*

✽ مارسل پروست

شهریار دادور

شماره های پیشین خیابان را می توانید از این لینک نیز دانلود کنید

http://www.negah\com/xyaban/XYABAN.htm

http://issuu.com/xyaban

در تکثیر خیابان ما را یاری کنید
خیابان را در صورت امکان بر روی سی دی کپی کرده و در میان دوستان خود توزیع کنید
گزارش ها، مقالات و عکس های خود را برای ما بفرستید